

ایران و خلیج فارس*

دیدگاهها و مسائل استراتژیک

هوشنگ امیراحمدی**

ترجمه جمشید زنگنه

اقتصاد سیاسی بین المللی یک دوره دگرگونی سریع را می‌گذراند که با توجه به دگرگونیهای ملی، موجب تعریف مجدد دیدگاهها و خواستگاههای استراتژیک سیاست خارجی شماری از کشور - ملت‌های در جستجوی متحдан جدید منطقه‌ای و رژیونالیستیکی می‌شود. جمهوری اسلامی ایران نیز بخشی از این پدیده است. در دوره پس از جنگ سرد چند موضوع استراتژیکی در صحنه نمایان شدند که به احتمال زیاد پویایی پیچیده آنها موقعیت ایران را به عنوان بازیگر برتر در خاورمیانه تحت تأثیر قرار می‌دهد. در منطقه خلیج فارس این پویایی عبارت است از: نقش مداخله‌گرایانه قدرتهای بزرگ، روابط ایران با جهان عرب، مسابقه تسلیحاتی، جنبشهای اسلامی، سیاست نفت، امنیت دسته‌جمعی منطقه‌ای و عاملهای ملی مربوط (شامل رشد جمعیت و اقتصاد).

این مقاله که در هفت بخش به نگارش درآمده، به بررسی وضعیت جاری در زمینه این موضوعهای استراتژیکی پرداخته و نشان می‌دهد که چگونه دگرگونی در آنها، احتمالاً بر ایران و سیاست خارجی آن در آینده قابل پیش‌بینی اثر خواهد گذاشت. این

* برای نگارش این مقاله، از کمک مهدی خواجه نوری و فریدون نیکپور بهره‌مند شدم. همچنین از دیدگاههای ل. افراسیابی در باره امور امنیت دسته‌جمعی بهره‌گرفتم، و از ا. احراری به خاطر کمکش در نگارش مقاله سپاسگزارم. به هرحال خود را به تهایی منسول هرگونه اشتباه یا از قلم افتدگی در نوشته می‌دانم.

** رئیس برنامه مطالعات خاورمیانه دانشگاه راتگرز - آمریکا

مقاله همچنین تحلیلی است بر این مسئله که چگونه همسایگان منطقه‌ای ایران و چند قدرت بزرگ - بویژه آمریکا - در زمینه دگرگونی در چنین مسائل استراتژیکی، پاسخ خواهند داد. از راه همین پاسخهایی است که این بازیگران احتمالاً ثبات خلیج فارس را در دوره پس از جنگ سرد شکل خواهند داد. در این مقاله بحث می‌شود که بدون ارزیابی موضوعاتی مزبور و پذیرش آن از سوی همه دست‌اندرکاران منطقه، آینده‌ای ستیزگرانه و نسبتاً تاریک در انتظار خلیج فارس خواهد بود.

۱. رقابت و مداخله قدرتهای بزرگ

گرچه ایران ظاهراً در بیشتر دوران جنگ سرد، کشوری غیرمعهد^{*} بود، ولی همچنان متحده غرب به شمار می‌رفت و از رقابت آمریکا و شوروی در راه دستیابی به مزیت استراتژیکی در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی سود جست. سیاست «موازنۀ منفی» رسمآ از سوی نخست وزیر ملی‌گرا، محمد مصدق در اوایل دهۀ ۱۹۵۰ ارائه شد که ناشی از تجربة ایران از رقابت منافع روس و انگلیس در سده نوزدهم و اوایل سده بیستم بود. این سنت با اندکی تعديل، حتی در زمان محمد رضا شاه پهلوی (۱۹۴۴-۷۸) که متحده وفادار غرب بود، ادامه یافت. بر پایه این سیاست، ایران به عنوان «منطقه استراتژیکی حاصل» به مقدار فراوانی از استقلال عمل - اگرچه بیشتر به صورت اسمی - برخوردار شد و توانست میان شرق و غرب دست به مانور [سیاسی] بزند؛ و این موقعیت به آن اجازه داد تا از هردو طرف درخواستهایی کرده و از فشارهایی که در غیر این صورت می‌توانست سیاستهای داخلی و خارجی آن را فلجه کند، آسوده شود.

این ادراک در دوره پس از انقلاب و تازمانی که شوروی همچنان رقیب آمریکا بود، با اندکی دگرگونی رو به رو شد. در این زمان، درگیری شوروی در افغانستان مانع از آن شد که این کشور روابط تزدیکتری با ایران پیدید آورد. و آن به رغم این حقیقت

* نویسنده توجه نکرده است که در بیشتر دوران جنگ سرد و تا پیش از انقلاب، ایران عضو پیمان نظامی ستو بود و غیرمعهد به شمار نمی‌آمد - مترجم.

بود که روابط آمریکا و جمهوری اسلامی بسرعت و به گونه‌ای خطرناک رو به و خامت گذاشت. همانا «سیاست نه شرقی نه غربی» رژیم جدید در تهران، دال بر عدم همکاری بوده و مغایر با سیاست «هم شرق و هم غرب»^۱ پیش از انقلاب بود. همان گونه که برخی از ناظران ایران گفته‌اند: این دگرگونی در رهیافت سیاسی، الزاماً تأثیر ایدئولوژی انقلاب اسلامی رژیم را منعکس نکرد و می‌توان گفت که این رهیافت بر پایه سیاست قدیمی «موازنۀ منفی» استوار بود که از خودنگری ایران به عنوان ملتی نیرومند که هرگز تحت استعمار قرار نگرفته بود و غالباً از رقابت ابرقدرتها به سود خود بهره می‌گرفت، ناشی می‌شد.

در دوره پس از [امام] خمینی و پس از جنگ سرد، با توجه ایران به بازسازی پایگاه اقتصادی خود و بازگشت این کشور به سیاست کهنه موازنۀ منفی برای همکاری، می‌توان این سیاست را به آسانی در چارچوب شرق و غرب جای داد. برای مثال، پیمانهای بازرگانی عمدۀ‌ای را با کشورهای گوناگون که ایدئولوژی‌های مختلف داشتند، به امضار ساند. مهمترین این کشورها عبارت‌اند از: چین و اتحاد شوروی سابق از یک سو، و ژاپن، آلمان، ترکیه و دیگر کشورها از سوی دیگر. حتی از سال ۱۹۹۰ بازرگانی با آمریکا نیز گسترش عمدۀ‌ای یافت.^۲ در بحث کنونی شاید توجه به انتخاب

۱. در بارۀ سیاست خارجی ایران، پیش و پس از انقلاب، به نوشته‌های زیر مراجعه کنید:

Asadollah Alam, *The Shah and I: The confidential Diary of Iran's Royal Court*. Introduced and edited by Alinaghi Alikhani, (New York: St Martin's press, 1992); *Neither East nor West: Iran, the Soviet Union and the United States*. Edited by Nikki R. Keddie and Mark J. Gasiorowski, (New Haven: Yale University press, 1990); Amin Saikal, *The Rise and the Fall of the Shah*, (Princeton, New Jersey: Princeton University press, 1980); *Iran and the Arab World*. Edited by Hooshang Amirahmadi and Nader Entessar, (London: Mcmillan press, 1993); *Reconstruction and Regional Diplomacy in the persia Gulf*, Edited by Hooshang Amirahmadi and Nader Entessar, (London: Routledge, 1992); R.K. Ramazani, *Revolutionary Iran: Challenge and Response in the Middle East*, (Baltimore: the Johns Hopkins University press, 1988); Shireen Hunter, *Iran and the World: Continuity in a Revolutionary Decade*, (Bloomington: Indiana University press, 1990); and James A. Bill, *The Eagle and the Lion: The Tragedy of American – Iranian Relations*. (New Haven: Yale University Press, 1988).

2. Steve Coll, "U.S. Firms Buying Oil from Iran," in *Washington Post*, (8 November 1992).

ایران در خصوص شرکای اقتصادی خود با دراختیارگذاشتن بازار بزرگش به عنوان نشانه ملموس نیروهای خارجی که با استفاده از بهترین فرصت، به عنوان بازیگران اصلی وارد صحنه خلیج فارس شده‌اند، حائز اهمیت زیاد است.

لازم به یادآوری نیست که رویدادهای آینده در دیگر نقاط جهان، همانند رویدادهای بومی منطقه، عاملی قطعی در شکل دهی به رقابت قدرتهای بزرگ در خلیج فارس خواهد بود. برای مثال، تصمیم چین در باره میزان و الگوی درگیری این کشور در خلیج فارس به مقدار فراوانی بستگی به جاهطلبیهای جهانی آن دارد. همچنین برداشت روسیه از نقش آینده خود به عنوان یک قدرت عمدۀ نظامی و تولیدکننده نفت، یا تمایل ژاپن به گسترش نقش خود به عنوان یک ابرقدرت اقتصادی در حوزه اقیانوس آرام یا در دیگر نقاط جهان، یا تشدید بالقوه اختلافهای اقتصادی آمریکا با اروپای غربی، همگی بر پویایی درگیری آنها در خلیج فارس در آینده و نیز در دیگر مناطق جهان، مؤثرند.^۱

هنوز هم مسئله مهم چگونگی جریان روابط میان آمریکا و کشورهای مستقل مشترک‌المنافع وجود دارد. گرچه نظام سرسختانه دولتی - که نمایانگر چهره اقتصاد سیاسی بین‌المللی از زمان جنگ جهانی دوم بود - اساساً دچار دگرگونی شد، اما این مسئله که آیا جو همکاری کنونی در روابط آمریکا و کشورهای مستقل مشترک‌المنافع در آینده ادامه خواهد یافت یا نه، قابل بحث است. فروپاشی کمونیسم به تنهایی، حتی اگر آن را پایان یافته به شمار آوریم، نمی‌تواند همکاری پایداری را

→ See also *Iran's Business Monitor* (a monthly publication of the Center for Iranian Trade and Development, New York City), vol 1, no 1 (February 1992).

1. Hooshang Amirahmadi, "Global Restructuring, the Persian Gulf War and the US Quest for World Leadership," in *The United States and the Middle East: A Search for New Perspectives*, edited by Hooshang Amirahmadi, (Albany: State University of New York Press, 1993); Noam Chomsky, *The New World Order*, (Westfield, New Jersey: Open Magazine Pamphlet Series, 1991); Yoichi Funabashi, "Japan and the New world Order," in *Foreign Affairs* (Summer 1992). pp. 58–74; and Gerd Nonneman (ed), *The Middle East and Europe, An Integrated Communities Approach*, (London: Federal Trust for Education and Research, 1992).

تضمين کند. منافع نژادی - ملی گرایانه دیرینه‌ای نیز وجود دارند که احتمالاً منجر به کشمکش میان بازیگران عمدۀ در صحنه سیاست بین‌الملل خواهند شد. نتیجه این پدیده، مخالفت فزاینده با موضعگیری غرب‌گرایانه یلتسین در روسیه است.

افزون بر این، مسکو تمایل خود را به حفظ نقشی برجسته در امور خاورمیانه ابراز داشته است.¹ سازمان‌دهی کنفرانس صلح میان اعراب و اسرائیل در مسکو در سال ۱۹۹۲ از سوی روسیه، نشان آشکار چنین خواستی بود. همچنین به نظر می‌آید که روسیه تمایل دارد نفوذ استراتژیکی خود را در خلیج فارس بالا برد. امکان افزایش نفوذ روسیه در منطقه [خلیج فارس] با فروپاشی کمونیسم افزایش یافت، زیرا اسلام [از کمونیسم] متزجر بود و کمونیسم تهدیدی برای پادشاهیها و امیرنشینهای منطقه به شمار می‌آمد. برای مثال [روسیه] روابط دوستانه‌ای را با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از جمله عربستان سعودی که هیچ‌گاه با شوروی سابق روابط سیاسی برقرار نکرده بود، پدید آورد. بحران خلیج فارس نقطه عطفی در این زمینه به شمار می‌آید. کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به خاطر پشتیبانی شوروی از ائتلاف علیه عراق، وامهای کلان و دیگر کمکهای مالی خود را در اختیار آن کشور نهادند. افزون بر این، کشورهای مستقل مشترک‌المنافع تا به امروز پیمان دفاعی شوروی - عراق را رد نکرده و در صدد آن هستند که ائتلاف و پیوندهای بازرگانی جدیدی را با کشورهای دیگر حوزه خلیج فارس (مانند ایران و کویت) پدید آورند. اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۸۹ یک قرارداد چند میلیارد دلاری اقتصادی - نظامی را با ایران به امضارساند. همچنین باید یاد آور شد که روسها به طور سنتی تقدم بالایی را برای فروش جنگ‌افزار به خاورمیانه قائل هستند، زیرا از این راه درآمد ارزی شایانی را که به آن نیاز دارند، به دست می‌آورند.

روابط آمریکا - اروپا در زمینه خلیج فارس، میان همکاری کامل (همان‌گونه که در

1. Vladislav Zubok, "Tyranny of the Weak: Russia's New Foreign Policy," *World Policy Journal*, (Summer 1992), pp. 191 - 217; and Shahram Chubin, "A New Soviet Role in the Gulf," in Charles F. Doran and Stephen W. Buck (eds.), *The Gulf, Energy, & Global Security*, (Boulder: Lynne Rienner Publishers, 1991), pp. 131 - 151.

جنگ اخیر علیه عراق شاهد آن بودیم) و رقابت فعال (مانند فروش جنگ‌افزار به کشورهای خلیج فارس) در نوسان بوده است. آخرین نمونه آن شامل فروش تجهیزات نظامی آمریکایی به کویت بود که از سوی دولت بوش تحت فشار قرار گرفتند تا این طرح را رها کرده و به جای آن جنگ‌افزارهای مشابهی را از صنعت جنگ‌افزارسازی بریتانیا سفارش دهند.^۱ امکان ظهور جامعه اروپا به عنوان یک نظام یکپارچه، قطب جدیدی را پدید خواهد آورد که می‌تواند تهدیدی علیه آرمانهای برتری خواهانه آمریکا در خلیج فارس به حساب آید. به احتمال فراوان جامعه اروپا خواهد خواست که سیاستهای سیاسی - اقتصادی ویژه خود را در خلیج فارس دنبال کند، که مستقل از سیاستهای آمریکا باشند. این گرایش از مدتی پیشتر، با بی‌علاقگی جامعه نسبت به پیشنهاد آمریکا در باره محدودیت بیشتر در فروش کالاهای تکنولوژی برتر به ایران، نمایان شده است.^۲

با وجود این چالشهای احتمالی آینده، آمریکا همچنان برجسته‌ترین و بانفوذترین قدرت خارجی در خلیج فارس خواهد بود. پیروزی ائتلاف به رهبری آمریکا علیه عراق، رشته ترتیبات دفاعی با عربستان سعودی، کویت و بحرین که به دنبال آن پدید آمد، انحصار تقریبی فروش جنگ‌افزار به کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و موقعیت مسلط در قراردادهای بازسازی کویت، حضور فعال آمریکا در منطقه را در آینده قابل پیش‌بینی تضمین می‌کند. افزون بر این، تضمین جریان عرضه نفت، اقدام به نگهداشتن احساسات نژادی - ملی گرایانه در سطحی قابل کنترل (همانند آنچه در بخش‌های شمالی و جنوبی عراق به دنبال جنگ خلیج فارس پدید آمد) و نگهبانی از پادشاهیها [و امیرنشینهای] بی ثبات حوزه خلیج فارس، برای آمریکا نهایت اهمیت را دارند. این وضعیت و نگرانیها نمونه بسیار ملموس مداخله فزاینده آمریکا در خلیج فارس هستند.^۳

1. "Kuwait will Buy Tanks Made in U.S.," *New York Times*, (13 October, 1992).

2. "U.S. Hopes to Broaden Ban on Arms Sales to Iran," *New York Times*, (18 November, 1992)

3. Amin Saikal, "The United States and Persian Gulf Security," *World Policy Journal* (Summer 1992), pp. 515 – 531.

ایران در دهه ۱۹۹۰ نیز نسبت به مداخله آمریکا در منطقه همچنان مشکوک باقی مانده است. از زمان پیروزی انقلاب در سال ۱۹۷۹، روابط میان دو کشور در اثر سوءبرداشت از مقاصد یکدیگر و عدم اعتماد متقابل و گاه دشمنی، تیره شده است. رویدادهایی همچون بحران گروگانگیری، جنگ ایران - عراق، افتضاح ایرانگیت و سرنگونی هواپیمای مسافری ایران [از سوی آمریکا] نقش عمده‌ای را در تیرگی روابط بازی کردند. ائتلاف جنگی علیه عراق این امکان را بالقوه فراهم آورد که تنشهای موجود در روابط ایران و آمریکا را بهبود بخشد. کمک ایران در رهایی گروگانهای غربی در لبنان می‌توانست به بهبود روابط این دو کشور کمک کند و امکان داشت که دست کم منجر به پیشگامی در ایجاد روابط تجارت‌گونه شود. به هر صورت به دنبال رویدادی مربوط به خرید جنگ‌افزار، موضوع جزیره ابو موسی، ادعای اینکه ایران پشتیبانی خود را از برخی از جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه از سرگرفته است، و مخالفت تهران با کنفرانس‌های صلح اعراب و اسرائیل، در میان عواملی بودند که مایه ایجاد اثر منفی براین روند شدند. هم‌اکنون آمریکا همچنان ایران را منبع بالقوه ایجاد بی‌ثباتی در منطقه می‌داند.

با توجه به آنچه گذشت، به نظر می‌رسد که آمریکا (در آینده نزدیک) همچنان به صورت قدرت خارجی بلا منازع در خلیج فارس خواهد بود. به هر صورت در ده‌ماضی، سلطه آمریکا بر منطقه با چالش‌هایی از سوی قدرتهای رو به رُشد در اروپا و حوزه اقیانوس آرام روبه رو خواهد شد. اتحادها و رقابت‌های قدرتهای بزرگ در آینده کمتر تحت تأثیر ملاحظات ایدئولوژیکی قرار گرفته و بیشتر از جنبه توان اقتصادی و در چارچوب رقابت بازرگانی و توسعه تکنولوژیکی مؤثر خواهد بود. دلیل آن هم به خاطر نابودی نسبی کمونیسم و پدیداری ابرقدرت‌های غیرنظامی مانند ژاپن و آلمان است. به نظر می‌آید که چین و روسیه مصمم باشند که همچنان به صورت صادرکنندهٔ عمدۀ جنگ‌افزار باقی مانده و احتمالاً بخش‌های صنایع نظامی داخلی خود را تقویت کنند و این روال موجب تحدید توان آنها برای تبدیل کشورشان به یک قدرت عمدۀ اقتصادی خواهد شد. در حالی که تولید و صادرات جنگ‌افزار

همچنان به صورت عاملی برتر در رشد اقتصادی و قدرت سیاسی بخواهد بود، ولی این امر در تحلیل نهایی نمی‌تواند بدون داشتن یک پایگاه نیرومند اقتصادی داخلی تداوم یابد. از این دیدگاه، به نظر می‌آید که ژاپن و جامعه اروپا چشم‌انداز بهتری برای دستیابی به نقش بازیگران عمدۀ در خلیج فارس دارند. اگر آمریکا بخواهد با موفقیت با چنین چالشی روبرو شود، نیاز به آن دارد که تقدمهای داخلی خود را در امر رشد اقتصادی مورد تجدیدنظر قرار دهد، و همچنین می‌باید بر بهبود روابط خود با ایران تمرکز کند.^۱ ایران به عنوان نیرومندترین کشور و بزرگترین بازار منطقه می‌تواند به تنها برای هر قدرت بزرگ، تسهیلاتی فراهم آورد که بتواند نقش منطقه‌ای آن را بسیار بالا برد.

۲. ایران و جهان عرب

تجدد صفات آرایی میان کشورها براساس ماهیت غالباً متغیر منافع و روابتها، ویژگی عمدۀ خاورمیانه پس از جنگ جهانی دوم بوده و بدون شک در دوره پس از جنگ سرد نیز بدون تغییر می‌ماند. این موضوع بویژه در باره حوزه خلیج فارس یعنی جایی که در طول یک دهه و اندی دو جنگ عمدۀ میان کشورهای داخل آن به راه افتاده و همه کشورهای آن بر سر خطوط مرزی با یکدیگر اختلاف دارند، صادق است.^۲ همچنین منطقه خلیج فارس دارای دو سوم منابع زیرزمینی نفت شناخته شده جهان است و در گذشته نیز نفت بیش از هر چیز دیگری عامل تعیین‌کننده در روابط ایران با عربها بوده است. عوامل دیگری که مایه تنشی‌های منطقه‌ای شده‌اند، عبارت اند از گرایش‌های نژادی - ملی گرایانه و ایدئولوژیکی. اما درست نیست که تنها به اختلافهای میان کشورهای منطقه توجه کنیم؛ این کشورها دارای پیوندهای مشترک مهمی نیز هستند. برای مثال، اسلام به عنوان دین مشترک، از دیدگاه تاریخی پیوند عمدۀ‌ای میان ایرانیان و عربها پدید آورده است. دیگر عوامل بالقوه مشترک،

1. Lee H. Hamilton, "A Democratic Look at Foreign Policy," in *Foreign Affairs*, (Summer 1992), pp. 30 – 51.

2. Amirahamadi and Entessar, 1992, *op. cit.*; and Amirahamadi and Entessar, 1993, *op. cit.*

عبارت‌اند از هم‌جواری جغرافیایی، فعل و انفعالات اجتماعی در طول قرنها، روابط اقتصادی مانند آنچه در اوپک وجود دارد، و نقل و انتقالات جمعیت در حوزه خلیج فارس. همچنین اعراب و ایرانیان دشمنان مشترکی دارند مانند قدرت‌های استعماری، و آرمان مشترک در بارهٔ میهنه برای فلسطینیان. افزون بر این، این دو ملت با نیازمندی‌های توسعه و آرمانهای مشابهی روبرو هستند.

با این همه، همان‌گونه که تاریخ گواهی می‌دهد، این عاملهای همسان و همبستگی موجود، زمانی هم کاملاً موجب افتراق شده‌اند. به همین دلیل است که در کم بهتر در بارهٔ روابط منطقه‌ای نیاز به بررسی کاملتر عاملهای «نش آفرین» دارد. در زیر، بررسی کوتاهی در بارهٔ عوامل هماهنگی در گذشته و امروز، و نیز محدودیت‌های موجود در روابط ایرانیان و اعراب حوزهٔ خلیج فارس خواهیم داشت و بر نیروهای نش آفرین به طور اخص تأکید می‌کنیم.^۱

اسلام به عنوان دین مشترک ایرانیان و عربها می‌تواند و باید منبع عمدت‌ای برای هماهنگی میان آن دو باشد؛ گرچه اغلب چیزی بیش از منبع نش نیست. نخست باید گفت که تفرقه میان سنی و شیعه توان همبستگی آفرین اسلام را کاهش می‌دهد. اکثر ایرانیان شیعه هستند و تشیع با ملی‌گرایی ایرانی در هم آمیخته است. عربها عمدتاً سنی هستند و در نتیجه تسنن با ملی‌گرایی عرب در آمیخته است. عربستان سعودی با کشمکش بر سر آین حج در مکه این شکاف ایدئولوژیکی را منعکس می‌کند، این آین به جای اینکه مسلمانان را برای نمایش همبستگی و آرمانی یگانه و نیز خواستی اصیل گرد هم آورد، به صورت رقابت ستیزآمیز سیاسی - مذهبی میان پادشاهی سعودی و جمهوری اسلامی درآمده است. طی تظاهراتی که در مراسم حج در سال ۱۹۸۷ رخ داد، حدود ۴۰۰ زائر ایرانی به دست نیروهای سعودی کشته شدند و این

۱. برای جزئیات این موضوع، نگاه کنید به:

Hooshang Amirahmadi, "Iran and the Persian Gulf Crisis," in Amirahmadi and Entessar, 1993, *op. cit.*; Ramazani, 1988, *op. cit.*; and Hunter, 1990, *op. cit.* See also Eric Hooglund, "Iranian Populism and Political Change in the Gulf," in *Middle East Report*, no. 174 (January/February 1992), pp. 19–21.

رویداد موجب قطع روابط سیاسی میان دو کشور طی چهار سال بعد شد.^۱ در زمینه اقتصادی، اوپک می‌تواند مایه پیوند اعراب با ایرانیان باشد. در عمل این سازمان یک منبع عمدۀ برای کشمکش است. در سال ۱۹۸۶ طی جنگ ایران و عراق، عربستان سعودی با کمک کویت و امارات متحده عربی و با تشویق آمریکا، عرضه افزوون نفت را «سازمان داد» تا بهای نفت را ظرف دوماه از بشکه‌ای حدود ۲۸ دلار به پاییتر از بشکه‌ای ۱۰ دلار کاهش دهد. اقتصاد ایران هنوز هم از اثر این «خیانت» و پر انگر عربستان سعودی کاملاً بهبود نیافته است.^۲ در آمد نفتی ایران که حدود ۱۵ میلیارد دلار پیش‌بینی شده بود، در واقع به $5/8$ میلیارد کاهش یافت. همچنین پس از آتش‌بس در سال ۱۹۸۸، اعضای عرب اوپک از درخواست عراق مبنی بر برابری سهمیه تولید با ایران پشتیبانی کردند. ایران پس از مختصر مقاومتی، شرایط جدید را پذیرفت؛ اما این اقدامی غیر منصفانه بود زیرا سهمیه عراق همیشه پاییتر از ایران بوده، و اقتصاد و جمعیت ایران حدود سه برابر اقتصاد و جمعیت عراق است.

نشاهای میان ایران و اعراب ریشه در اختلافهای نژادی و فرهنگی نیز دارد. به رغم اشتراک دین، فرهنگ ایرانیان با فرهنگ اعراب اختلافهای اساسی دارد. هر کدام با زبان ویژه خود سخن می‌گویند و دارای تقویم‌های جداگانه‌ای بوده، و جشن‌های ملی جداگانه‌ای را برگزار می‌کنند. ذاته، موسیقی و پوشاش متفاوتی دارند. تفاوت در هویت‌های ملی موجب تضاد آرمانهای ملی و رقابت بین آنها شده است. شدت این اختلافها تاریخ درازی در کشمکش و همزیستی از زمان گسترش فتوحات اسلامی در ایران (از ۶۳۷ میلادی) دارد. متاسفانه نشها تقریباً در چارچوب ایدئولوژیهای نژادی پان-عربیسم و پان ایرانیسم (به عنوان تمایز ملی‌گرایی عرب از ایرانیان) گرد آمده‌اند.^۳

کشمکش‌های ارضی عمدتاً میراث استعمار در منطقه است که ایرانیان را از عربها - و

1. Amirahmadi, "Iran and the Persian Gulf Crisis," *op. cit.*
 2. *Ibid.*
 3. *Ibid.*

نیز خود عربها را از همدیگر - جدا می‌کند. اینها شامل استان خوزستان، سه جزیرهٔ ابو موسی، تنب بزرگ و تنب کوچک در خلیج فارس و آبراه اروندرود می‌شوند. همچنین عربها در مورد نام خلیج فارس بحث می‌کنند و آن را «خلیج عربی» می‌نامند. خوزستان یکی از استانهای جنوبی ایران را نیز «عربستان» می‌خوانند. با این همه خلیج فارس از دورانهای باستان با همین نام نامیده می‌شد. و خوزستان نیز همیشه بخشی از ایران بوده که قسمتی از آن در زمان امپراتوری هخامنشیان اُنزاں یا انشان نام داشته است. اکشمکشها^۱ میان کشورهای عربی، خود نیز بر روابط ایران با اعراب اثر می‌گذارد؛ درست همان‌گونه که طی تجاوز عراق به کویت و اخیراً در واکنش نسبت به زد و خورد مرزی عربستان سعودی با قطر نمایان شد.

دولتهای ایران و عرب و نیز قدرتهای بیگانه بخشی از این مشکل هستند. دولتهای مزبور با بهرهٔ گیری از اختلافهای دینی و نژادی یا سیاسی و ایدئولوژیکی، نقش قاطعی را در روابط ایران با عربها بازی کرده‌اند. آنها می‌توانند عوامل مزبور را به گونه‌ای مؤثر به کار اندازند، زیرا عربها، ایرانیان، شیعیان و سینیها در هردو سمت خلیج فارس زندگی کرده و یکایک آنها دارای پیشینهٔ اجتماعی - اقتصادی متفاوتی هستند. سینیها حدود ۷ درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند و اقلیت عرب در حدود ۵۰۰ هزار نفر هستند. در زمان تجاوز عراق به کویت حدود ۳۰ درصد جمعیت ۱/۷ میلیونی کویت شیعه بودند. در عراق، یمن (شمالی)، بحرین و عربستان سعودی به ترتیب ۵۲، ۵۰، ۶۵ و ۱۰ درصد کل جمعیت را شیعیان تشکیل می‌دهند. جمعیت ایرانی در این کشورها متفاوت بوده، در کویت ۴ درصد، در قطر ۱۰ درصد و در بحرین ۸ درصد کل جمعیت را تشکیل می‌دهند. عراقیان ایرانی تبار نیز بخش در خور توجهی از جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند. طی دو دهه گذشته دولت عراق هزاران تن از این افراد را بنابر مصالح امنیت ملی خود از عراق اخراج کرد. در جهان عرب در بارهٔ شیعیان نیز تبعیض قائل می‌شوند و عموماً آنان را از طبقه‌های پایین‌تر قلمداد می‌کنند.

دولتها تفرقه نژادی و سیاسی را بهانه‌ای برای مداخله در امور داخلی دیگر کشورها قرار داده‌اند. عراقیها در بین دیگر گروههای مخالف ایران از اعراب سنتی و ملی‌گرایان کُرد ایران و افراد سازمان مجاهدین پشتیبانی فعال می‌کنند. دولتهای ایران نیز به نوبه خود در زمان شاه و نیز پس از انقلاب از کُردهای مخالف بغداد و شیعیان مخالف دولت عراق پشتیبانی کرده‌اند. همچنین جمهوری اسلامی ایران از بنیادگرایان شیعه در لبنان علیه آمریکا و اسرائیل، و در زمان حج علیه سعودیها استفاده می‌نمایند. اخیراً هم آمریکا و متحدهای غربی آن در جنگ سال ۱۹۹۱ خلیج فارس موضوع نقض حقوق بشر توسط صدام نسبت به کُردها و شیعیان عراقی را بهانه‌ای برای ایجاد دو منطقه «منوعه پروازی» در آن کشور قرار دادند. معمولاً کشورها مداخله گریهای خود در امور داخلی دیگران را از راه ملاحظات ایدئولوژیکی و منافع یا امنیت ملی توجیه می‌کنند.

در دهه ۱۹۸۰ جمهوری اسلامی ایران به خاطر اقدام به صدور انقلاب به کشورهای همسایه خود مورد سوءظن قرار داشت. این امر تقریباً موجبات دشمنی همه کشورهای عربی، بویژه عراق، عربستان سعودی، کویت، مصر، الجزایر و اردن را فراهم آورد. واکنش این دولتها سبب و خامت با تعلیق روابط سیاسی آنها با ایران شد، و در چند مورد، اقدامهای انتقامجویانه‌ای را به بار آورد. عراق جنگ را به ایران تحمیل کرد، عربستان سعودی همراه با کویت و دیگر کشورهای حوزه خلیج فارس ۵ میلیارد دلار به عراق کمک مالی دادند، و مصر همراه با اردن کمکهای نظامی خود را روانه عراق کردند. کشورهای عرب تولیدکننده نفت در حوزه خلیج فارس موقعیت ایران را در اوپک تضعیف کردند و با انحصار در تولید نفت اوپک و تعیین بهای نفت به اقتصاد ایران آسیب رساندند. همچنین این کشورها آمریکا را درگیر جنگی در خلیج فارس کردند که اصطلاحاً جنگ نفتکشها نام گرفت. پس از شکست عراق از متفقین تحت رهبری آمریکا، حتی سوریه نیز که طی جنگ ایران و عراق از ایران پشتیبانی کرده بود، پیشنهاد نیروی پاسدار صلح در خلیج فارس را که در آن ایران کنار گذاشته می‌شد، پذیرفت. زیرا دیگر صدام حسین تهدیدی علیه حافظ اسد به

شمار نمی‌آمد. موضوع مهم آن است که جنگ ایران و عراق مانند تجاوز عراق به کویت سبب شکاف عمده در جهان عرب نشد. بیشتر ایرانیان این امر را ناشی از دشمنی عربها نسبت به ایران دانستند.

سرانجام باید گفت که کشمکش اعراب و اسرائیل، یکی دیگر از میراثهای قدرتهای غربی در منطقه است که هم موجب تنش و هم مایه همبستگی است. ایرانیان به دلیل اینکه اکثر فلسطینیان مسلمان بوده و مورد سوءرفتار قرار گرفته و بی خانمان شده‌اند، با آنها ابراز همدردی می‌کنند. جمهوری اسلامی ایران توجه خود را بویژه بر روی اشغال «بیت المقدس» از سوی اسرائیل و «طرحهای توسعه طلبانه صهیونیستی» این کشور معطوف داشته است. این روش در رویارویی با کشمکش مذبور موجب افزایش همبستگی ایران با اعراب شده است. با این همه کشمکش، تنشهایی را نیز پدید آورده است. اغلب فلسطینیان مانند مایر اعراب، در مناقشات ایران و اعراب و از جمله در جنگ ایران و عراق طرف اعراب را گرفتند. این موضوع سبب کاهش همبستگی ایران نسبت به آرمان آنها شده است. گرچه کشمکش اعراب با اسرائیل سهمی در تنشهای منطقه دارد، موضوع حل کشمکش برای ایران دارای اهمیت درجه دومی در منطقه است، زیرا برای ایران امنیت خلیج فارس و موقعیت سنتی رهبری آن در منطقه مهمتر است. ایران از ارتباط مسئله فلسطین با بحران خلیج فارس نفعی نمی‌برد و با کنفرانسهای اخیر صلح میان اعراب و اسرائیلیها مخالفت می‌ورزد.

۳. مسابقه تسلیحاتی

همان نگرانی در باره افزایش تجهیز تسلیحاتی منطقه‌ای در خلیج فارس به اوج خود رسیده است.¹ روزنامه‌های عمده آمریکا غالباً در صفحه نخست خود مقاله‌هایی در باره این موضوع درج می‌کنند. در حقیقت مسابقة تسلیحاتی عامل مهمی در وضعیت کنونی تنش آمیز در میان کشورهای حوزه خلیج فارس به شمار می‌آید. دو

1. Michael Collins Dunn, "Arms and the Gulf: The Gulf Regional Arms Race to the Turn of the Century," in Doran and Buck (eds.), op. cit.

جنگ خانمانسوز درون منطقه‌ای و کثیر جنگهای داخلی و زدوخوردهای مرزی همگی گواهی بر این حقیقت‌اند. در دوره پیش از جنگ خلیج‌فارس، توجه همگان به گونه‌ای فزاینده بر روی خریدهای حقیقی تسلیحاتی ایران و امکان توسعه نظامی این کشور در آینده، به اضافه نگرانی در باره انتقال تکنولوژی و آموزش دانشمندان و تکنیسینها معطوف شده بود. متأسفانه و تحت تأثیر «عارضه عراقی» خبرهای اخیر اکثراً حاوی گزارش‌هایی مغرضانه بوده و در نتیجه ارزیابی دقیق و متعادلتر از این مسئله چندجانبه و بالقوه انفجارآمیز، امکان‌پذیر نشده است.

از دیدگاه ایران، جریانهای کنونی مسابقه تسلیحاتی، اگر نگوییم به طور فاجعه‌آمیزی خطرناک‌اند، باید گفت که مطمئناً غیرسازنده هستند. این امر بر پایه تجربه این کشور از جنگ با عراق و جنگ خلیج‌فارس در سال ۱۹۹۱ استوار است. تجربه خود ایران به این کشور آموخته است که یک نیروی بازدارنده تنها راه چاره در برابر ترتیبات آهنین امنیت دسته‌جمعی است. افزون بر تجربه‌های مربوط به جنگ، رویدادهای منطقه مانند خریدهای گزاف جنگ‌افزارهای بسیار پیشرفته از سوی عربستان سعودی، پیمانهای دوجانبه دفاعی میان آمریکا و بیشتر کشورهای عرب حوزه خلیج‌فارس و ادامه هرج و مرج سیاسی در عراق و افغانستان، رهیافت ایران در باره امور دفاعی را شکل داده است. دیگر عوامل مؤثر عبارت‌اند از پدیداری همسایگان بسیار ناپایدار در شمال و تشدید ستیزهای نژادی ملی‌گرایانه.

ایران در زمینه تجهیز تسلیحاتی، دو منبع تولید داخلی و واردات را در اختیار دارد. توسعه صنایع جنگ‌افزارسازی ایران پیش از روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی آغاز شد. در زمان شاه و با کمک غرب و بویژه شماری از شرکت‌های چندملیتی آمریکایی (نورثروپ، لاکهید، جنرال الکتریک، گرومن، و بل هلی کوپتر^۱)، صنعت سریعاً رو به رشد جنگ‌افزارسازی در میانه دهه ۱۹۷۰ برپا شد که بر قدرت هوایی تکیه داشت. این صنایع شامل صنعت هلی کوپترسازی، تعمیر موشک و تسهیلات تغییر و تبدیل آن، صنعت حفظ نگهداری موتورجت، و کارخانه‌های تسلیحات بود که

1. Northrop, Lockheed, General Electric, Grummann, Bell Helicopter.

بسیاری از گونه‌های جنگ‌افزارهای کوچک را تولید می‌کردند، همچنین شاه با ناکامی کوشید تا توان نیروگاه هسته‌ای ایران را گسترش دهد. در همین زمان ایران - احتمالاً صرف نظر از اسرائیل - به صورت بزرگترین واردکننده سخت‌افزارهای نظامی در خاورمیانه درآمد. در زمان انقلاب در ۱۹۷۸، ایران متعهد به قراردادهای متعددی به ارزش ۱۷ میلیارد دلار با تولیدکنندگان تسلیحات آمریکا بود. یکی از نخستین ابتکارات سیاست خارجی جمهوری اسلامی آن بود که این قراردادها را لغو کند. همچنین ایران اجازه داد که صنایع نظامی غیرفعال شده و دوره خدمت نظام وظیفه از دوسال به یک سال کاهش یابد. ایران ارتش و بودجه نظامی خود را نیز به نصف کاهش داد. این عوامل همراه با دیگر گونی دیگر سیاسی، ایران را از تجهیز فزاینده تسلیحاتی به دور ساخت.^۱

جنگ ایران و عراق جریان نامطلوب بیدارکننده و کاملی برای جمهوری اسلامی بود. هم دستگاه رهبری و هم ملت به هنگام حمله سراسری و ناگهانی عراق به خاک ایران در سپتامبر سال ۱۹۸۰، موضع تدافعی به خود گرفتند. شاید آنچه بیش از هر چیز مایه شگفتی شد، سکوت جامعه بین‌المللی در برابر این تجاوز بود. سازمان ملل نتوانست عراق را محکوم کند و دو ابرقدرت آسوده به نظر می‌آمدند. کشورهای عربی با ابراز دشمنی با ایران، فعالانه از عراق پشتیبانی کردند. عربستان سعودی همراه با کویت و دیگر کشورهای عرب حوزه خلیج فارس حدود ۵۰ میلیارد دلار وام و کمکهای یکجانبه در اختیار عراق قرار دادند. مصر و اردن کمک نظامی به عراق گسیل داشتند. در همین حال تحریمهای آمریکا علیه ایران (برای نمونه، عملیات استانچ)^۲ ایران را، آن هم در زمانی که برای دفاع از خود علیه نیروی متحاور - که تا بن‌دندان مسلح شده بود و مرتباً مورد حمایت قرار می‌گرفت - شدیداً به تدارک تسلیحات نیاز داشت، در وضع دشواری قرار داد. شاید برای نخستین بار در دوره جنگ سرد، هر دو ابرقدرت تنها از یک طرف درگیر، یعنی عراق، جانبداری و

1. Hooshang Amirahmadi, *Revolution and Economic Transition: The Iranian Experience*. (Albany: The State University of New York Press, 1990).

2. Operation Staunch

پشتیبانی نظامی کردند. در اواخر جنگ هم آمریکا مستقیماً درگیر شد و سکوهای نفتی ایران در خلیج فارس را بمباران کرد و یک هواپیمای مسافربری ایران را نیز سرنگون ساخت. سرانجام سازمان ملل متحد عراق را به عنوان متجاوز معرفی کرد، آن هم پس از آنکه تجاوز عراق به کویت با نیروی نظامی دفع شد.^۱

در نتیجه ایران - هرچند دیر - آغاز به بازسازی صنایع نظامی موجود خود به منظور تعمیر و نگهداری جنگ افزارهایش کرد. دیری نپایید که عراق «جنگ شهرها» را با مشکهای دوربرد به راه انداخت. ایران هم برای مقابله با عراق و با توجه به عدم دسترسی آسان به بازار جنگ افزار، تولید موشک خود را بار دیگر سازمان داد. همچنین توان خود را در زمینه تولید جنگ افزارهای سبک، مهمات، خمپاره، لوله های توپهای دوربرد و کوتاه برد و قطعات هواپیما از سرگرفت.^۲ در همین زمان ایران مقدار معینی جنگ افزار از منابع گوناگون، از جمله از بازار سیاه خریداری کرد. با این همه ذخیره تسلیحاتی آن پیوسته رو به کاهش می رفت و تا پایان جنگ به سطحی کاملاً ناکافی رسید. کل میزان واردات جنگ افزار از سوی ایران در دو سال آخر جنگ (۱۹۸۷ - ۸۸) کمتر از ۱/۵ میلیارد دلار بود. میزان واردات تسلیحات عراق و عربستان طی این دو سال به ترتیب ۲/۸ میلیارد دلار و ۵ میلیارد دلار بود. ظرف سه سال پس از آن اختلاف میزان واردات تسلیحاتی ایران و دو کشور مذبور از هم فراتر رفت. کل واردات جنگ افزار ایران در سالهای ۹۱ - ۱۹۸۷ بالغ بر ۲/۸ میلیار دلار در مقایسه با ۱۰/۳ میلیارد دلار برای عراق و ۶/۱۰ میلیارد دلار برای عربستان سعودی بود.^۳ چنان چه این مقایسه از دیدگاه سرانه صورت گیرد، این اختلاف حتی از این هم افزونتر می شود، زیرا ایران دارای ۶۰ میلیون نفر جمعیت است، در حالی که عراق ۱۷ میلیون و عربستان سعودی ۱۴ میلیون نفر جمعیت دارند.

1. United Nations Security Council, *Further Report of the Secretary-General on the Implementation of Security Council Resolution 598 (1987)*, S/23273 (9 December, 1991).

2. Amirahmadi, *Revolution and Economic Transition*, p. 148.

3. SIPRI Yearbook 1992, *World Armaments and Disarmament*. (Stockholm: International Peace Research Institute, 1992), p. 373.

با وجود این اختلاف، در دوره پس از جنگ، ایران باز هم بر افزایش و انباشت تسليحاتی خود تأکید نورزید. بر عکس، توجه و منابع خود را در راه بازسازی اقتصادی به کار برد و نیروی نظامی خود را در این زمینه به کار گرفت. تنها پس از جنگ سال ۱۹۹۱ خلیج فارس بود که ایران آغاز به بازنگری در استراتژی دفاعی خود کرد و سخت افزار نظامی خود را بهبود بخشد. استراتژی کنونی ایران هم بر تولید داخلی و هم واردات جنگ افزار تمرکز یافته است. در زمینه داخلی، دگرگونیهای در خور توجهی به چشم می خورند که بر بهره‌گیری از تکنولوژی پیشرفته جدید در زمینه‌های گوناگون تولید تأکید دارد. استفاده از نمونه‌های تکنولوژیهای دریانوردی و ناوبری، هوانوردی، الکترونیک و اطلاعات، دستگاههای آزمایش رادار، دستگاههای لرزه‌نگاری، تحلیلگرهای الکترونیک، کابلهای فیبرنوری، کلیدهای دیجیتالی، کامپیوترهای با سرعت بالا، ردیابهای راه دور و موتورهای جت، همگی موجب آن شده‌اند که رسانه‌ها و دولتهای غربی بر ماهیت «بهره‌گیری دوگانه» یا مفید بودن این تکنولوژیها از نظر نظامی و بر قصد و توان ایران در استفاده از آنها در راه تجهیز نظامی تأکید ورزند.^۱ ایران این تکنولوژیها را در طرحهایی به کار گرفته که هم می‌توان از آنها بهره‌گیری نظامی کرد و هم غیرنظامی، مانند فرودگاهها، تأسیسات بندری، کارخانه‌های صنعتی، نیروگاههای برق و شبکه‌های ارتباطی. با این همه، سروشت «بهره‌گیری دوگانه» از این طرحها را نمی‌توان نشانگر خواست نظامیگری ایران قلمداد کرد، بویژه آنکه در این زمینه نشانه‌های کافی در دست نداریم. افزون بر این، محدودیت میزان بهره‌گیری دوگانه از این طرحها دال بر آن است که ایران در آینده قابل پیش‌بینی به صورت تهدید منطقه‌ای درخواهد آمد. گذشته از این، ایران پایندی خود را نسبت به مقررات اجرایی بین‌المللی در خصوص تکنولوژیهای ویرانگری انبوه نشان داده است. برای نمونه «آژانس بین‌المللی انرژی اتمی» برنامه‌ها و مواد هسته‌ای ایران را بررسی کرده و همراه با مقامهای دولت آمریکا، اعلام داشت که ایران هیچ‌گونه سوء‌نظری [در این زمینه] ندارد.^۲ همچنین این سازمان بر طرح نیروگاه

1. *Washington Post*, (8 November, 1992).2. *Washington Post*, (28 March, 1992).

هسته‌ای ایران و چین که نکته تبلیغی دیگری برای تبلیغ گران ضد ایرانی در غرب و نیز منطقه است، نظارت دارد.^۱

در زمینه واردات جنگ‌افزار، ایران کراراً در حال خرید تسليحاتی از این قبیل بوده است: هواپیماهای نظامی میگ ۲۹ و سوخو ۲۴ (از روسیه)، هواپیماهای اف ۷ (از چین)، تانک تی ۷۲ (از روسیه و کشورهای اروپای شرقی)، موشکهای بالستیک و سیستمهای هدایت موشک (از کره شمالی و چین)، جهت‌یاب، ماهواره، جعبه‌دنده، و سه زیردریایی کوچک دیزلی دست دوم (از روسیه).^۲ به هر روی باید گفت که بر پایه گفته برخی از کارشناسان اطلاعاتی آمریکا، کل بهای واردات [این جنگ‌افزارها] هنوز هم بسیار کمتر از میزانی است که شاه در زمان صلح در راه تجهیز نظامی هزینه کرد. ۲ میلیارد دلار واردات جنگ‌افزار در سال کمتر از ۱۰ درصد کل واردات ۲۸ میلیارد دلاری ایران در سال مالی ۱۹۹۱-۱۹۹۲ می‌باشد.^۳ در مقام مقایسه، هزینه‌های نظامی کنونی ایران در سال، تنها حدود ۴۰ درصد از میزان هزینه‌های خرید تسليحاتی سالانه عراق پس از جنگ ایران و عراق بوده، و تنها رقم اندکی در برابر یک قرارداد ۹ میلیارد دلاری فروش هواپیماهای جنگی از سوی آمریکا به عربستان سعودی است.^۴

منطق سیاست دفاعی کنونی ایران را باید با توجه به شماری از رویدادهای منطقه‌ای و جهانی داوری کرد. احساس کلی، بویژه در میان ناظران غربی، آن است که پیامد جنگ خلیج فارس در دو زمینه به سود ایران بود: این جنگ به مقدار فراوانی توان نظامی عراق را کاهش داد و با توجه به اینکه شماری از هواپیماهای عراقی به ایران پناهندۀ شدند، توان دفاع هوایی ایران را تقویت کرد. بدین خاطر ایران نیاز به آن نداشت که به افزایش تجهیز نظامی خود پردازد. به هر حال از دیدگاه ایران، جنگ خلیج فارس عوامل مخاطره‌آمیز و عدم اطمینان جدیدی را در جو این منطقه وارد کرد. نخست آنکه این جنگ موجب افزایش دخالت آمریکا در منطقه از راه یک

1. *New York Times*, (11 September, 1992).

2. *Wall Street Journal*, vol. 76, no. 54, (March 1992).

3. *Washington Post*, (8 November, 1992).

4. *New York Times*, (30 November, 1992).

رشته ترتیبات دو جانبه دفاعی با عربستان سعودی، کویت، بحرین و امارات متحده عربی شد.

همچنین این جنگ موجب افزایش تجهیز تسليحاتی عربستان سعودی، اسرائیل و کویت در میان دیگر کشورهای منطقه شد. برای مثال، از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۱ عربستان سعودی ۱۰/۶ میلیارد دلار جنگ افزارهای گوناگون متعارف و عمدۀ را وارد کرد،^۱ اما میزان خرید این کشور در سال ۱۹۹۲ از این رقم هم فراتر رفت. عربستان تنها در پی یک قرارداد، ۷۵ فروند جت جنگنده اف ۱۵ به ارزش ۹ میلیارد دلار از امریکا خریداری کرد.^۲ با استفاده از شاخصی دیگر در می‌باییم که عربستان سعودی پیوسته هزینه‌های نظامی خود را طی دهه گذشته بالا نگه داشته که این هزینه میان ۱۴/۵ میلیارد دلار تا ۲۶/۲ میلیارد دلار در سال در نوسان بوده است.^۳ تنها در یک قرارداد در سال ۱۹۹۲، کویت ۲۳۶ تانک رزمی پیشرفته آم ۱۱/۲ را از آمریکا خریداری کرد که بهای آن با قطعات یدکی و آموزش مربوط حدود ۴ میلیارد دلار بوده است.^۴

جنگ خلیج فارس موجب ایجاد هرج و مرج سیاسی تا نقطه تجزیه احتمالی در عراق شد و خصوصاً موجب تشجیع جدایی خواهان گرد شد که با کمک غرب یک کشور نیمه مستقل را در شمال عراق پدید آورده‌اند و خواهان به رسمیت شناخته شدن از سوی سازمان ملل متحد و کشورهای عضو آن هستند. دولت وقت کرد نیروی چریکی خود را به حدود دویست هزار نفر افزایش داد که از هر نظر نیروی بزرگی است.^۵ مسئله گردها اهمیتی ویژه دارد زیرا اقلیت گرد ایران نیز در گذشته خواسته‌ای همسانی را نمایان ساخته بودند. به رغم این موضوع، ایران تا زمانی که حزب بعث و مرد نیرومند آن، صدام حسین، بر سر کارند نگران تهدید امنیت خود از سوی عراق است. ارتش عراق توان تکنولوژیکی خود را حفظ کرده و این کشور همچنان در

1. SIPRI Yearbook 1992, p. 273.

2. SIPRI 1992, p. 260.

3. "Jet Sale to Saudis Approved by Bush, Saving Jobs in U.S.", *New York Times*, (12 September, 1992).

4. M1 – A2

5. *New York Times*, (13 October, 1992).

6. *New York Times*, (16 September, 1992).

جهت نظامیگری گام بر می دارد. گذشته از این، سازمان مجاهدین، یعنی نیروی چربیکی مخالف رژیم تهران، در کمال امنیت در عراق مستقر شده و از پشتیبانی کامل رژیم عراق و نیز شماری از شخصیتهای برجسته سیاسی در اروپای غربی و آمریکا برخوردار است.

همچنین ایران دریافت که از شماری از ترتیبات امنیت دسته جمعی پیشنهادی از سوی آمریکا و کشورهای عربی - با اینکه حتی برخی از بازیگران برون منطقه‌ای را شامل کرده‌اند کنار گذاشته شده است. یک نمونه آن از سوی دمشق پیشنهاد شد که سرانجام «فرمول شورای همکاری خلیج فارس به اضافه دو» (یا موافقتنامه دمشق) نامیده شد. این موافقتنامه خواهان ایجاد یک «نیروی پاسدار صلح عربی» با شرکت سوریه، مصر و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس است. در این موافقتنامه، ایران را به بهانه حفظ هویت عربی این نیرو کنار گذاشتند. آمریکا نیز ایران را از ترتیبات امنیتی منطقه‌ای پیشنهادی خود طی بحران خلیج فارس کنار گذاشت. تلاش ایران برای عضویت در شورای همکاری خلیج فارس نیاز سوی این شورا بی اثر شد. با توجه به همه اینها، ایران به این نتیجه آشکار رسید که کشورهای حوزه خلیج فارس و دیگر بازیگران اصلی این حوزه، به گونه‌ای ارزشمندانه در صدد نادیده گرفتن و کنار گذاشتن آن هستند. این برداشت باید بر تصمیم ایران در افزایش توان دفاعی خود تا حدودی اثر گذاشته باشد.

اثرهای عمده دیگر بر استراتژی دفاعی ایران شامل پدیده‌داری ترکیب‌های سیاسی جدید در مرزهای شمالی آن - کشورهای مستقل مشترک‌المنافع - است. برخی از این کشورها دارای توان هسته‌ای هستند بی‌آنکه نهادهای کنترل‌کننده قابل قبولی در میان باشد. برخی دیگر از آنها دارای نیرو و تکنولوژی نظامی متعارف مهمی در چارچوب اقتصاد رو به افول و بی ثباتی سیاسی - اجتماعی هستند. با این همه کمتر کشوری از کشورهای مستقل مشترک‌المنافع دچار بی‌نظمی ناشی از فرقه‌گرایی سیاسی و درگیریهای نژادی نشده‌اند. موضوع نژادی بویژه موجب تشویش خاطر ایران می‌شود زیرا بخشی از این گروههای نژادی در ایران نیز سکونت دارند (آذربایجان، ترکمنها و

غیره). چنان‌چه تجربه‌های ناشی از سوروی، افغانستان و عراق را به عنوان نمونه مورد توجه قرار دهیم، احتمال تفرقه نژادی و چالش در برابر یکپارچگی سرزمینی، تهدیدی بسیار واقعی علیه دستگاه رهبری ایران خواهد بود. با توجه به آینده رویدادهای سیاسی و ناامنی در سراسر مرزهای ایران، کسبِ توان نظامی برای دفاع از مرزهای بین‌المللی به صورت یک تقدم اساسی درمی‌آید.

همچنین باید گفت که برخی از پیش‌نیازهای درون‌مرزی، ایران را به سوی سیاست دفاعی می‌کشانند.

ممنوعیت فروش جنگ‌افزار به ایران طی جنگ با عراق در زمانی که بشدت به آن نیاز داشت، ایران را به سوی سیاستی کشاند که بر پایهٔ تولید فزایندهٔ جنگ‌افزارهای متعارف در داخل کشور استوار شد. دیری نپایید که روش‌شدن توسعهٔ این صنعت، مزیتها بی دربردارد. گرچه آمار دقیقی در دست نیست، ولی بخوبی می‌دانیم که صنایع دفاعی ایران موجب ایجاد مشاغلی با حقوق مکفی شده‌اند. برای کشوری که دچار فقر اقتصادی ناشی از تأثیرات منفی تحریم اقتصادی، ویرانیهای جنگ و کاهش پیوسته در بهای واقعی نفت شده است، این موضوع را نمی‌توان نادیده انگاشت و یا از آن دوری جُست. گذشته از آن، نوآوریهای فنی و تکنولوژیکی ناشی از پژوهش و توسعه و ساخت دستگاههای مربوط به امور نظامی - همانند آنچه در دیگر کشورها می‌شود - به آرمانهای اقتصادی ایران نیز یاری می‌رسانند. در این جهت، بویژه بخش صنعتی موردنظر، همچنان به گونه‌ای اساسی از چنین پژوهش‌هایی بهره‌گرفته، و این بهره‌گیری شامل صنایع الکترونیک و کالاهای مصرفی نیز می‌شود. دانشمندانی که این فعالیتها را به اجرا درمی‌آورند، به نوبهٔ خود سهمی بنیادین در آموزش مهندسان و تکنیسینهای آینده دارند و از این روی به کشور آن توان را می‌دهند که وابستگی خود را به دیگر کشورها کاهش دهند.

موضوع در خور توجه دیگر، عبارت است از پوشش خبری کنونی رسانه‌های همگانی غرب در بارهٔ سیاست دفاعی ایران. خریدهای اخیر تسلیحاتی ایران توجه ویژه‌ای را جلب کرده، ولی آنچه پیوسته ناگفته مانده، همانا تحلیل نیاز ایران به

جایگزینی جنگ افزارهایی است که طی جنگ درازمدت علیه عراق، نابود شده‌اند. برای کشوری با جمعیت و پهناوری ایران که یک جنگ ویرانگر هشت ساله را پشت سر گذاشته و در منطقه‌ای این چنین ناپایدار واقع شده، بازسازی توان دفاعی در حداقل سطح کفايت و تعادل، کاملاً ضروری است. نمونه دیگر بی‌پرواپی روزنامه‌نگاری، مربوط به خرید سه زیردریایی دست دوم از روسیه است. نباید فراموش کرد که کشورهای دیگر هم در منطقه دارای زیردریایی‌های هستند و موقعیت جغرافیایی ایران این کشور را در معرض رویدادهای دریایی کشورهای حوزه اقیانوس هند قرار می‌دهد که شماری از آنها دارای توان دریایی بسیار پیشرفته‌ای می‌باشند. ایران سیاست خود را در باره این زیردریایی‌ها اعلام داشت و گفت که می‌خواهد آنها را در بنادر واقع در کرانه دریای عمان مستقر سازد و آنها، به هیچ‌روی تهدیدی علیه امنیت خلیج فارس نیستند، بویژه از آن رو که میانگین عمق آبهای خلیج فارس برای بهره‌گیری از زیردریایی مناسب نیست. نهایتاً باید گفت که رسانه‌های همگانی غرب به گونه‌ای کاملاً آشکار، هنگامی که ایران یک پیمان عمده ممنوعیت جنگ افزارهای شیمیایی را در پاریس در ۱۳ ژانویه ۱۹۹۳ امضا کرد، سکوت اختیار کردند. متأسفانه کشورهای عربی این پیمان را امضا نکردند و انباشت جنگ افزارهای شیمیایی از سوی اسرائیل را بهانه آوردند.

۴. سیاستگذاری در مسائل نفتی

سیاستهای نفتی و امنیت منطقه‌ای ایران از دهه ۱۹۵۰ یعنی از زمانی که درآمد این یگانه ماده صادراتی به صورت منبع مهم اقتصادی کشور درآمد، با یکدیگر درآمیخته‌اند. تشکیل اوپک، جهانی شدن نفت، و شدت یافتن تنشهای منطقه‌ای در سالها و دهه‌های پس از آن، موجب شدند که ایران با اقتصاد سیاسی جهان پیوند بیشتری یابد. تحت این شرایط، سیاستهای داخلی و خارجی، عمدتاً در هم ادغام شدند و توازن منافع اقتصادی و امنیتی به صورت وظیفه‌ای پیچیده درآمد، به طوری که این دو غالباً با یکدیگر تناقض دارند.

در ک این حقیقت که نفت به صورت شاهرگ زندگی اقتصادی و امنیتی ایران درآمده، دشوار نیست. بیش از ۹۵ درصد از درآمد ارزی کشور از فروش نفت به دست می آید که ایران با این ارز می تواند بهای واردات بزرگ کالاهای صنعتی، خریدهای نظامی و مواد خوراکی خود را پردازد. به طور مشخص باید گفت که صنایع ایران برای کارکرد خود با سطح رشد صفر، به ۸ میلیارد دلار در سال نیاز دارد که این مبلغ در مورد واردات مواد خوراکی حداقل ۴ میلیارد دلار در سال و برای تهیه تجهیزات دفاعی در زمان صلح بین ۳ تا ۴ میلیارد دلار و حدود یک تا دو میلیارد دلار برای هزینه های گوناگون مربوط به عملیات خارجی دولت است. مبلغ کل برای طرحهای غیر توسعه ای سالانه بین ۱۷ تا ۱۸ میلیارد دلار است. ۷ تا ۸ میلیارد دلار دیگر نیز برای رشد اقتصادی برابر با ۵ تا ۶ درصد مورد نیاز است. کل واردات ایران در سال ۱۹۹۱ به ۲۸ میلیارد دلار رسید که منجر به حدود ۸ درصد رشد اقتصادی شد. این ارقام را باید با توجه به جمعیت ۶۰ میلیونی ایران که دارای رشد سالانه ای برابر با ۲/۳ درصد است و اقتصادی که دچار کاهش درآمد سرانه (به گونه ای حقیقی) برابر با ۵ درصد میان سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹ شده است، در نظر گرفت.^۱

با توجه به اهمیت نفت برای اقتصاد و امنیت ملی ایران، شاه سیاستی را در پیش گرفت که من مایلم آن را سیاست پیوند بنامم؛ که در این زمینه دولت وی، نفت، سیاست منطقه ای و رشد اقتصادی را به هم دیگر پیوند داده و در یک چارچوب سیاسی جای داد. پول نفت برای تأمین مالی رشد اقتصادی و افزایش تجهیز نظامی به کار می رفت که به نوبه خود سبب می شد صدور نفت به مقداری بسیار بالا را حفظ و

۱. درباره سیاستها و دشواریهای اقتصادی ایران نگاه کنید به:

Hooshang Amirahmadi, "Toward a Multi-Gap Approach to Medium-Term Economic Growth in Iran," in *Orient*, Vol. 33, no. 1 (January 1992), pp. 97-117; and Hooshang Amirahmadi, "Economic Destruction and Imbalances in Post-Revolutionary Iran," in Amirahmadi and Entessar, 1992, *op. cit.*; Jahangir Amuzegar, "The Iranian Economy Before and After the Revolution," in *Middle East Journal*, vol. 46, no. 3 (Summer 1992), pp. 413-425.

رهبری نسبتاً سلطه آمیز را در درون اوپک و امور امنیت منطقه‌ای نگه دارد. دوستی ایران با آمریکا و سازش با شرکتهای نفتی و سیاست تشویق و تنبیه شاه نسبت به کشورهای عربی، مایهٔ موقیت رهیافت سیاست پیوند شد.

جمهوری اسلامی این سیاست را با گستن پیوند نفت با رشد اقتصادی و منافع امنیتی ایران دگرگون کرد و به جای آن رهیافتی مبارزه آمیز بر پایهٔ تقدم ایدئولوژی و شور و شوق انقلابی، در پیش گرفت. از این رو تأکید بر درآمد نفت و رشد اقتصادی به عنوان ابزارهای امنیتی از میان برداشته شد و توان نظامی در مقایسه با توان ایدئولوژی اسلامی بی‌اهمیت تلقی شد. همان‌گونه که آیت‌الله خمینی پیوسته می‌گفت، انقلابیهای اسلامی با مشتهای خود به مبارزه با قدرتهای امپریالیستی برمی‌خیزند. به جای آن، توجه بر صدور انقلاب به کشورهای همسایه تمرکز یافت و با سیاست خارجی «نه شرقی نه غربی» به مبارزه با ابرقدرتها برخاسته، و به سبکی با سیاست تولید و قیمت‌گذاری اوپک پرداخته، و کنترل بیشتری بر عملیات فروش به عمل آورده و بازارهای خرد نفت را گسترش داد. رژیم جدید با پایان بخشیدن به فراردادهای تولید و فروش با شماری از شرکتهای نفتی غربی، در آغاز دهه ۱۹۸۰ موجب از هم‌گسیختن نظام بین‌المللی نفت شد.

در میان عوامل دیگر، نگرش قطع روابط همراه با جنگ با عراق و رویداد گروگانهای آمریکایی، بسرعت موجب شد که جمهوری اسلامی وارد کشمکش مستقیم با همه بازیگران عمدۀ بازار نفت و امنیت منطقه شود. جمهوری اسلامی در اثر رویارویی با کاهش شدید اقتصادی، ویرانیهای ناشی از جنگ و اتحاد مجدد نیروها در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، از جمله تشکیل شورای همکاری خلیج‌فارس و روی کار آمدن گورباقف، توان خود را برای ادامه این رهیافت از دست داد؛ و در پاسخ به این دگرگونیها تصمیم گرفت که بتدریج از سیاست اولیه خود یعنی نفت و امنیت بر پایه ایدئولوژی دوری گزیده و به سوی روی آورد که واقع‌بینانه بوده و کمتر جنبه سیاسی داشته باشد. این روش در دوره پس از آتش‌بس با عراق در اوت ۱۹۸۸ و رحلت آیت‌الله خمینی در ژوئن سال ۱۹۸۹، هنگامی که به بازسازی پس از جنگ

تقدم داده شد، مورد تأکید قرار گرفت. به هر روی در واقع دگرگونی کامل سیاسی پس از جنگ سال ۱۹۹۱ خلیج فارس به فرجام رسید. این رویداد سبب دگرگونی ریشه‌ای در برداشت جمهوری اسلامی از امنیت خود شد و آن را نسبت به ایجاد یک نیروی نظامی بازدارنده مصمم تر کرد. از این رو، همانند زمان شاه، درآمد نفتی به منظور پیشبرد رشد اقتصادی و توان نظامی - و به نوبه خود برای تأمین نقش رهبری جمهوری اسلامی در اوپک و امور امنیتی منطقه‌ای - به جریان افتاد.

دولت [ایران] با پذیرش پیوند میان نفت، رشد اقتصادی و منافع امنیت منطقه‌ای، سیاست سازش‌کارانه‌تری را نسبت به بازیگران عمدۀ بازار نفت و امنیت منطقه و نیز برنامۀ بازسازی [کشور] که بشدت به درآمد نفت وابسته بود، در پیش گرفت. نخستین برنامۀ پنجساله (۹۳ - ۱۹۸۹) که امید می‌رود رشد سالانه‌ای برابر با ۸ درصد را بارور سازد، برپایه بودجه ارزی حدود ۱۴۷ میلیارد دلاری برای سراسر مدت زمان برنامه یا ۲۸/۱ میلیارد دلار در هرسال استوار است. حدود ۲۷ میلیارد دلار از بازارهای سرمایه دراز مدت وام گرفته می‌شود و ۱۷ میلیارد دلار دیگر از صادرات غیرنفتی به دست خواهد آمد و ۱۰۳ میلیارد دلار دیگر باید از فروش نفت (که با اعتبارهای کوتاه مدت تکمیل می‌شود) تأمین خواهد شد. بازسازی اقتصادی و افزایش تجهیز نظامی نیاز به تکنولوژی و ارز خارجی دارد که عمدتاً می‌توان آن را از راه صادرات نفت به دست آورد. درآمد قابل پیش‌بینی نفت و ثبات بهای آن برای جمهوری اسلامی اهمیت یافت و این عوامل را تنها می‌توان تحت شرایط همکاری تولیدکننده - مصرف‌کننده تأمین کرد. بدین ترتیب ثبات سیاسی منطقه‌ای و روابط حسن‌همجواری به صورت پیش‌نیازهای این هدف درآمدند.^۱

تقریباً در سال ۱۹۸۸ کنفرانس بین‌المللی خلیج فارس ترتیب داده شد تا خواست

۱. درباره برنامۀ پنج ساله ایران نگاه کنید به:

Hooshang Amirahmadi, "Iranian Economic Reconstruction Plan and Prospect for Its Success," in Amirahmadi and Entessar, 1992, *op. cit.*; M. R. Ghasimi, "The Iranian Economy After the Revolution: An Economic Appraisal of the Five-Year Plan," in *International Journal of Middle East Studies*, vol. 24, no. 4 (November 1992), pp. 599-614.

ایران برای دوستی با کشورهای عرب همسایه در آن سوی خلیج فارس، مورد تأکید قرار گیرد. دو کنفرانس بعدی خلیج فارس نیز توجه خود را بر موضوع ثبات، یگانگی و همبستگی معطوف داشتند.^۱ اما کنفرانس درباره «نفت و گاز در دهه ۱۹۹۰: چشم انداز همکاری» که در ماه مه ۱۹۹۱ در اصفهان برگزار شد، جایگاهی برای اعلام این سیاست جدید نفتی بود. این کنفرانس به دنبال بحران خلیج فارس برگزار شد که طی آن ایران با یک ائتلاف ضد عراق همکاری کرد تا سیمای تبره شده ایران را نزد غرب که آن را کشوری تروریست پرور و بی قانون می خواندند، بازسازی کند. در میان شرکت کنندگان این کنفرانس، هفت وزیر نفت از جمله وزیر نفت عربستان سعودی، شصت مدیر از شرکتهای عمده نفتی غرب، نمایندگان رسانه‌های همگانی بزرگ غرب، و شماری از دانشگاهیان شرکت داشتند. شرکت کنندگان ایرانی عبارت بودند از: وزیر امور خارجه، وزیر نفت، وزیر اقتصاد و دارایی، رئیس بانک مرکزی و سازمان برنامه و بودجه. یک پیام ویژه نیز از سوی رئیس جمهور قرائت شد.^۲

پس از آن، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و شدت یافتن جنبش‌های اسلامی در الجزایر، سودان، جمهوریهای آسیای مرکزی، مصر و ترکیه، موجب شد که جمهوری اسلامی در سیاست خارجی خود مبنی بر دوری جُستن از ایدئولوژی، بازنگری کند. این رویدادها همراه با اصرار سازش ناپذیر عربستان سعودی در حفظ سطح بالای تولید [نفت]، وضع را بر تهران برای ادامه سیاست سازشکارانه‌تر یا مطابقت یا مقرراتی که از سوی اوپک یا بازار جهانی نفت وضع می‌شوند، دشوار کرد. اما اثر این بازگشت به ایدئولوژی در ایران بر سیاست نفتیش بسیار ناچیز بوده است. ایران همچنان در چهارچوب اوپک با عربستان سعودی همکاری کرده و با قیمت‌گذاری و سهمیه‌بندی آن سازمان موافق است. ایران همچنین به تعهدات خود در قبال شرکای نفتی، اعم از خریداران نفت خام یا شرکتهای درگیر در طرحهای قراردادی، احترام می‌گذارد.

سیاست جدید نفتی جمهوری اسلامی بر پایه ملاحظاتی چند استوار است: تخت

۱. برای ملاحظه مذاکرات کنفرانس مذبور انجاه کنید به: *The Iranian Journal of International Affairs*, vol. 2, no. 1 (Spring), 1990.

2. *The Iranian Journal of International Affairs*, vol. 3, no. 2 (Summer), 1991.

ثبتات بهای نفت. همچنین به قول گروهی، امکان پیش‌بینی درآمد نفتی از مسائل عمدۀ مورد توجه دولت ایران است. گفته می‌شود برای دستیابی به این خواستها، اوپک باید با نیروهای بازار در زمینه تعیین «بهای منصفانه» برای نفت همکاری کند؛ این گونه همکاری را در اصطلاح، اندیشه «توافق غیر عینی (نامشهود)» می‌گویند. البته ایران برای دستیابی به این خواستها نیاز به همکاری با عربستان سعودی و شرکتهای نفتی («صرف‌کننده») دارد. یکی دیگر از اندیشه‌های مهم سیاسی «امنیت عرضه متقابل» است. این به معنی امنیت عرضه نفت برای صرف‌کنندگان و امنیت تقاضا از تولیدکنندگان است. عرضه یا «امنیت انرژی» که در اساسنامه اوپک از همان آغاز کار سازمان جای داده شده است، بدشواری پیش از سال ۱۹۹۰ مورد پذیرش جمهوری اسلامی بود. مخصوصاً لازم است اوپک تولید نفت به میزان کافی و با قیمتی منصفانه، بویژه در دوران بحران را ضمانت کند و آن را به دست صرف‌کنندگان برساند.

ذخیره نفت در بازارهای نزدیک به محل صرف‌کنندگان، بویژه در غرب، یک راه اصلی دستیابی به این منظور است. سرمایه‌گذاری در طرحهای تولید، اقدام دیگری در راه فراهم آوردن امنیت عرضه نفت است. به هر حال، این کار نیاز به سرمایه‌گذاری از سوی شرکتهای بزرگ نفتی در کشورهای عضو اوپک دارد.

از سوی دیگر امنیت تقاضا، گویای نگرانی تولیدکنندگان نفت است که بویژه باید منجر به دسترسی آسان تولیدکنندگان به بازار ثبت شده با بهای منصفانه شود. دولتهای صرف‌کننده نیز باید در جهت محدود کردن این تقاضا اقدامی به عمل آورند، مگر آنکه این محدودیت ناشی از برنامه‌ریزی درست و برپایه نیازهای درآمدی و سطحهای تولید در کشورهای تولیدکننده نفت باشد. هم‌اکنون نگرانی عمدۀ کشورهای عضو اوپک از اقدام غرب در وضع مالیات اضافی بر بنzin است. برای مثال در سال ۱۹۹۰ میانگین مالیاتهای وضع شده بر هر بشکه نفت در اروپای غربی ۴۹ دلار و در ژاپن ۳۹ دلار بود. مبلغ خالص دریافتی از بابت مالیات فرآورده‌های نفتی در غرب بیشتر از درآمد حاصل از صادرات این محصول در کشورهای صادرکننده است. اقدامهای محدود کننده تقاضا عبارت‌اند از: حقوق گمرکی

صادرات، سیاست صرفه‌جویی در انرژی، سرمایه‌گذاری در مواد دیگر سوختی، نگرانیهای زیست‌محیطی نسبت به تولید و کاربرد نفت و خودداری کشورهای مصرف‌کننده از دادن اطلاعات در باره میزان و نوع تقاضاهای نفتی خود. این مشکل اطلاعاتی آشکار در کشورهای عرضه‌کننده نیز وجود دارد، ولی این امر پیامدهای کمتری را برای مصرف‌کنندگان به بار می‌آورد. سومین حوزه نگرانی مربوط به امنیت تقاضا، حذف «هرچه و مرج خود به خود» است که غالباً در نتیجه رقابت میان منافع کوتاه‌مدت و درازمدت تولیدکنندگان اوپک پدیدار می‌شود. سرانجام باید گفت که درک وابستگی متقابل فزاینده میان بخش‌های تولیدکننده و خریدار بازارهای نفت، برای حفظ امنیت تقاضا پُر اهمیت است. نگرانی اخیر شدیداً در مباحث مربوط به یکپارچگی بازارهای بین‌المللی نفت مورد توجه قرار گرفته است.

جزء عمده دیگر سیاست جدید نفتی، سیاست جدید تولید است. دولت مایل است تولید را از سطح کنونی (اوخر سال ۱۹۹۲) حدود ۴/۲ میلیون بشکه در روز به ۴/۵ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۹۳ برساند. ایران برای رسیدن به این هدف، قرارداد چندین طرح بازسازی، اکتشاف و توسعه را با شرکتهای نفتی غرب از جمله شرکتهای آمریکایی به امضارسانده است. برای تکمیل این کار، حدود ۵ میلیارد دلار سرمایه مورد نیاز است که ایران قادر نیست به آسانی آن را پرداخت نماید، بویژه آنکه ۵/۳ میلیارد دلار دیگر برای توسعه منابع بزرگ گاز ایران نیز مورد نیاز است. اقدام در جهت پیش فروش نفت در بازارها تا اندازه‌ای با موفقیت روبرو بوده است. قراردادهای بسته شده با شرکت فیبروانرژی^۱ که وابسته به بخش بازرگانی نفت شرکت سالومون برادرز^۲ است، مارک ریچ و توتال سی‌اف‌پی^۳ هیچ یک نه مهم هستند و نه ارزان تمام می‌شوند. تلاش‌هایی که در زمینه وام‌ستانی یا جلب سرمایه‌گذاریهای خارجی صورت گرفته - به رغم قانون جدیدی که به منظور ایجاد تسهیلات برای سرمایه‌گذاری در معادن‌های کشور وضع شده است - با موفقیت در خور توجهی همراه

1. Phibro Energy A.G.

2. Salomon Brothers inc.

3. Total CFP

نبوده‌اند.

سیاست جدید نفتی نیز بر پایه استراتژی جدید بازار استوار است. هم‌اکنون دولت مایل است تا وارد بازارهای شود که دارای ثبات هستند و نه اینکه نفت خود را در بازارهای محلی یا بازارهای آنها کمتر قابل پیش‌بینی‌اند، به فروش برساند. همچنین ترجیح می‌دهد نفت را در جایی که میسر است با ارزهای معتبر به فروش برساند - یعنی در جایی که پول نفت را بتوان برای خرید تکنولوژی و فن‌کاری پیشرفت و جدید به کار برد - و نه به صورت داد و ستد پایاپایی. در نتیجه، به بازارهای غرب تقدم داده می‌شود، و به عنوان سیاستی اجرایی، مقادیر عظیمی نفت در انبارهای نفتی در نزدیکی این بازارها، در روتردام و یک بندر در فرانسه، در دسترس نگه داشته می‌شود. در حقیقت بنا به گفته غلامرضا آقازاده، وزیر نفت ایران، هم‌اکنون جمهوری اسلامی دو پایگاه صادراتی برای نفت خود دارد؛ خارک و روتردام. برای تسهیل در اجرای بهتر این سیاست، دولت نفت را به بهایی ارزانتر به شرکتها بیان که محل ذخیره یا تسهیلات مشابهی را فراهم می‌آورند، می‌فروشد. زمینه دیگر این سیاست شامل فروش نفت خام بیشتر به پالایشگاههای اروپاست (حدود ۱/۵ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۹۲). سیاست نوین بازاریابی شامل بهره‌گیری گسترده از دلالان نفت به عنوان نمایندگیهای فروش است؛ و این برخلاف سیاست گذشته مبنی بر فروش مستقیم می‌باشد.

همچنین ایران اقدام به ورود به بازار آمریکا کرده است. در سال ۱۹۹۲ شرکت اکسون^۱ به «صورت بزرگترین خریدار آمریکایی نفت خام ایران درآمد، و روزانه حدود ۲۵۰ هزار بشکه نفت از ایران می‌خرید که ارزش سالانه آن معادل ۱/۸ میلیارد دلار است».^۲ شرکت کوستال^۳ که مقر آن در هوستون است، دومین خریدار بزرگ آمریکایی است که برابر با نیمی از خرید اکسون از ایران نفت خریده است. شرکت مویل^۴، شرکت تگزاکو^۵، شرکت یئورون^۶ و شرکت کالتکس^۷، و یک

1. Exxon Corporation

2. Washington Post, (8 November, 1992).

3. Costal Corporation

4. Mobil Corporation

5. Texaco Inc.

6. Chevron Corporation

سرمايه گذاري مشترك خارجي متشكل از تگزاکو و شوروون، به طور ميانگين روزانه پنجاه هزار بشكه نفت خريداري اكرده اند. شركت فيبروانرزي نيز مقدار نامعلومي نفت از ايران خريده است. بيشتر اين شركتها نفت خام ايران را بر پایه «قرارداد مدت دار» شش ماهه تا يك ساله، خريداري كرده و محموله هاي خود را مستقيماً از جزيره خارك بارگيري مي کنند و نفت خام خود را با بهای خرده فروشي و با پالايش در اروپا و آسيا به فروش مي رسانند. بيشتر اين گونه قراردادها در سال ۱۹۹۱ پس از جنگ خلیج فارس به امضاء رسيده اند ولی برخی از آنها حتی پيش از آن رويداد امضاشده بودند. شركتهاي كومتال و شوروون مقداری از نفت خام ايران را بسيار پيشتر از اين تاريخ خريداري كردن، ولی اين كار را تحت شرایط دولت آمريكا كه بر پایه آن باید بهای نفت را به حساب امانی در لاهه مي سپردند، به انجام رسانند. در حالی كه بيشتر كشورهای غربی خريد نفتی خود از ايران را افزایش داده اند، زاپن همانند پاکستان، اندونزی و کره جنوبی، خريدهای نفتی خود را کاهش داده است.

نفت خلیج فارس همچنان در آينده از اهميتی استراتژيك برخوردار خواهد بود و گمان مي رود كه كشورهای صنعتی هرگونه اقدام لازم را برای کتrol جريان نفت و بهای آن انجام خواهند داد. بنابراین، سياستگذاري در امور نفتی همچنان در آينده خلیج فارس جنبه کانونی خواهد داشت. ايران و عربستان سعودي به عنوان بزرگترین تولیدکنندگان نفت همچنان در معرض آسیب پذيری ناشی از سياست جهاني نفت قرار خواهند داشت و جنبه بين کشوری اين سياستگذاري در درون اوپك عمل خواهد كرد. بر پایه آنچه هم اکنون وجود دارد، چشم انداز كشمکش ايران با عربستان سعودي در آينده نزديك بسيار واقعی است. نخست آنکه حتی سياست جديد نفتی ايران كه بر پایه توافقهاي با عربستان و آمريكا به روشهای عالي استوار است، تا زمانی كه اين درآمد نفت را با افزایش ادعاهده در باره تجهيز نظامي ايران مرتبط مي سازد، مایه نگرانی آنهاست. اين نگرانی با توجه به نگرانی مشابه اسرائيل می تواند بالقوه در بردارنده كشمکش باشد. دوم آنکه عربستان سعودي پيوسته عدم تمایل خود را

نسبت به کاهش تولید نفت خود به سطح تولید پیش از جنگ خلیج فارس ابراز داشته است. تا زمانی که عراق و کویت مقدار قابل توجهی نفت خام صادر نکنند و بهای نفت در حدود بشکه‌ای ۲۰ دلار ثابت بماند، ایران می‌تواند سرسرخی عربستان را تحمل کند. تنש هنگامی بالا خواهد گرفت که این دو کشور بار دیگر وارد بازار صادرات نفت شوند.

۵. جنبش‌های اسلامی

اسلام سیاسی افراطی را می‌توان به عنوان تبلور بیداری مسلمانان نسبت به فساد فزاینده سرمایه‌داری و سوسيالیسم به شمار آورد. اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان در سراسر جهان، از جمله در سرزمینهای نفت‌خیز خاورمیانه، تحت شرایط اقتصادی رفت‌بار و فشار سیاسی زندگی می‌کنند. به هر صورت جنبش [اسلامی] چیزی فراتر از واکنش نسبت به نظامهای سیاسی - اقتصادی و ایدئولوژیکی غربی است. این جنبش شق دیگری را ارائه می‌دهد که از برخی جهات صحیح ترین راه است. زیرا جنبش در فرهنگ ملی ریشه داشته و در صدد یکپارچه‌سازی گروههای محروم در جریان اصلی روند توسعه‌ای است که در داخل رشد یافته است.^۱ انقلابهای پدیدآمده در تکنولوژی ارتباطات و افزایش آگاهی همگانی نسبت به بدبختیهایی که گریبانگیر شده‌اند، همگی از جمله عواملی هستند که جنبش‌های افراطی اسلامی را قادر ساخته که در شماری از کشورهای خاورمیانه محبوبیت همگانی به دست آورند. علاوه بر این، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران منبع الهام و نیز گاهی پشتیبانی برای این جنبشها شده است.

1. Wright, Robin, "Islam, Democracy and the West," *Foreign Affairs* (Summer 1992), pp.131–145.

۲. در باره جنبش‌های اسلامی، نگاه کنید به:

On Islamic movements see John L. Esposito, *The Iranian Revolution: Its Global Impact*. (Miami: Florida International University press, 1990); and Dilip Hiro, *Islamic Fundamentalism*, (London: Paladin Grafton Books, 1988).

در این زمینه که آیا ایران نقش مهمی در جنبش‌های اسلامی کنونی دارد یا نه، و صرف نظر از ماهیت نفوذ آن بر این کشورها به طور متعادل و یا افراطی، باید گفت که به مقدار فراوانی از آنها اثر گرفته است زیرا حقیقت بارز آن است که این کشور از ایدئولوژی یکسانی حمایت کرده و از وضعیت «ضد وضع موجود» در شماری از جوامع خاورمیانه پشتیبانی می‌کند. ولی با وحامت نظم درونی که ناشی از فعالیتهای این جنبش‌هاست - مانند آنچه در الجزایر و مصر می‌گذرد - نفوذ ایران بر آنها به مقدار فراوانی کاهش یافته است. در برخی از جاهای مانند نمونه‌های پیش‌گفته، محبویت نیروهای اسلامی می‌تواند نتیجه مستقیم کارکرد بسیار نامناسب نیروهای اقتصادی دولتهای موجود باشد. به هر صورت گاهی چنین اثرهایی نتیجه مستقیم رفتار و سیاست خود ایران است، مانند مسئله حج در عربستان سعودی، حزب الله لبنان یا مسئله سلمان رشدی. در مورد حزب الله، ایران تنها می‌توانست به عنوان یک متبوع پشتیبانی نهادین از گروهی باشد که از قدیم‌الایام از روند سیاسی کنار گذاشته شده بود. به هر صورت در اینجا نفوذ نهایی ایران در جهت متعادل‌ساختن این نیرو بوده است در موردی دیگر، یعنی در مسئله رُشدی، ایران تنها می‌توانست شدت خشم مسلمانان جهان را از یک نوشه بی‌شمانه پُرسرو صدا، ابراز بدارد. در واقع چنین ابراز خشمی در قالب یک فتوای دینی و نه به صورت یک اعلامیه سیاسی، باز هم نادیده گرفته شد. تا آنجاکه به سیاست خارجی مربوط می‌شود، جنبش‌های اسلامی فرصت بزرگی را در اختیار جمهوری اسلامی می‌نهند تا وجهه درون‌مرزی و قدرت چانه‌زنی بین‌المللی خود را افزایش دهد. ولی با وجود این جنبش‌های همسایه شده‌اند، نفوذ تناقض آمیز جنبش‌های اسلامی بر ایران زمانی روشن می‌شود که اثر آنها را بر قلب چشم‌اندازهای واقعی‌تر روند رویدادهای خلیج فارس در آینده دریابیم.

در زمینه قدرت نفوذ جنبش‌های اسلامی بر سیاست خارجی ایران سه عامل به هم پیوسته را می‌توان شناسایی کرد: ۱. جنبش‌های اسلامی به عنوان تشیدکننده قدرت و ابزار چانه‌زنی؛ ۲. جنبش‌های اسلامی به عنوان ابزار شناخت و قانونی ساختن؛ ۳.

جنبشهای اسلامی به عنوان منابع هدف و جهت استراتژیک، نقش تشدید قدرت جنبشهای اسلامی ناشی از این حقیقت است که محبوبیت داشته و علیه رژیمهایی که اکثرًا در جهان اسلام محبوبیت ندارند به رویارویی برمی‌خیزند. بنابراین می‌توانند به آسانی به صورت منبع فشار بر سیاست داخلی درآیند. سرشت اسلامی دولت در ایران موقعیت بهتری را در اختیار جنبشهای مزبور در جهت هدفهای دیپلماتیک منطقه‌ای قرار می‌دهد. به همین دلیل این جنبشها توان آن را دارند که قدرت چانه‌زنی ایران را در برابر دولتها نامحبوب یا پشتیبانان خارجی آنها، افزایش دهند.

اما به هر روی میزان بُرد ایران بستگی به چگونگی عملکرد هشیارانه‌اش دارد که تا چه اندازه از جنبشهای نیرومند اسلامی استفاده نماید. به طور کلی هرجا که پشتیبانی ایران از این جنبشها هم‌سو با منافع غرب باشد، بازدهی بیشتری برای سیاست خارجی ایران دارد، مانند مورد افغانستان و مورد عراق. این بُرد به ماهیت و گستره خود این جنبشها نیز بستگی دارد. بویژه هرچه این جنبشها محبوب‌تر و گسترده‌تر باشند، بهره‌تون بخش آن برای ایران افزون‌تر خواهد بود. با یک مقایسه دقیق درمی‌یابیم جنبشهایی که با اقدامات تروریستی خود شناخته شده‌اند، بیشترین ضربه را به وجهه و پرسیز ایران وارد آورده‌اند. جنبشهای اسلامی برای ایران حتی نقش بالاهمیت‌تری را در منطقه خلیج فارس، یعنی منطقه‌ای که بیشتر کشورها، کوچک و عموماً ضعیف هستند، به بار می‌آورد. افزون براین پراکندگی جغرافیایی، این جنبشها به ایران توان مانوردهی چشمگیری را برای پیشبرد سیاست خارجی خود می‌دهند.

شناسایی و مشروع شمردن عملکرد جنبشهای اسلامی از سوی ایران، با توجه به ویژگی ایدئولوژیکی آنها صورت می‌گیرد. بویژه پایان جنگ سرد ناشی از نظام دوقطبی ایدئولوژیکی جهان به جنبشهای اسلامی این فرصت را داده است که خود را به عنوان قطب غیر غربی جدیدی معرفی کنند. این قطب جدید در اثر بومی‌بودن و اصالت جنبشهای آن، بیش از پیش تقویت شده است. تازمانی که ایران و جنبشهای اسلامی آرمانهای همسان و ایدئولوژی بنیادگرایانه را دنبال می‌کنند، این تجارت اهداف مایه افزایش نمود ایران و تقویت این کشور در سیاست بین‌الملل می‌شود. و این

اتحاد و همبستگی، ایران را قادر ساخته تا مدعی رهبری این جنبشها در سطح جهان شود؛ تقریباً همانند شوروی سابق که مدعی رهبری بین‌المللی جنبش‌های کمونیستی بود. افزون براین، عمومیت و گستردنگی جغرافیایی این جنبشها به تلاش ایران برای ایجاد یک الگوی دولت اسلامی مشروعیت داده و به نوبه خود امیدوار است که به صورت منبعی الهام‌بخش و قابل تقلید برای همه مسلمانان درآید. این موضوع کاملاً در باره خاورمیانه و بویژه حوزه خلیج فارس، یعنی جایی که مسلمانان سلطه داشته و از نظر سیاسی فعال هستند، صدق می‌کند. نتیجه این موضوع برای ایران همانا افزایش توان سیاسی و مانوردهی دیپلماتیک در منطقه است.

همچنین جنبش‌های اسلامی هدف و جهتی استراتژیک برای جمهوری اسلامی‌اند. این جنبشها از یک نظر نشانگر یک ایدئولوژی احیا شده و پویا هستند. آنها در جایی که گرایش رهبری آن است که دستخوش تعهدات ایدئولوژی خود شود، به کار می‌آید. آمیختن مجدد سیاست خارجی اخیر ایران با ایدئولوژی، پس از یک دوره مصلحت‌گرایی و میانه‌روی، یک نکته از این مورد است. همان‌گونه که پیشتر گفتیم، این دگرگونی ناشی از رویدادهای سیاسی آسیای مرکزی، الجزایر، مصر و افغانستان بود که به جنبش‌های اسلامی توان پیشتری داد.

افزون بر این، یگانگی ایدئولوژیکی اردوگاه اسلام برای ایران در زمینه روابط بین‌المللی یک فضای فرضی پدید آورده که موجب ایجاد همبستگی می‌شود. این امر به نوبه خود هویت خاصی به ایران داده و چارچوب مشخصی را برای رفتار و سیاستهای آن پدید می‌آورد. تلاش ایران برای گسترش روابط با ملت‌های مسلمان بازتاب این جهت‌گیری اسلامی است. اما در واقع این‌گونه اقدامها همیشه با کامیابی روبرو نبوده‌اند زیرا این انگیزه و جهت‌گیری اسلامی غالباً با منافع کشورهای جهان اسلام، یعنی جایی که بیشتر رژیمها مخالف جنبش‌های اسلامی بنیادگرا هستند، منافات داشته است گذشته از آن، قطب فرضی اسلامی و رهبری خودگمارده ایران، منجر به ایجاد یک تهدید ایرانی - اسلامی برای مصلحت‌گرایی غربی شده است که به اندازه کمونیسم و اتحاد شوروی سابق برای منافع غرب خطرناک است.

اثر فلوج‌کننده جنبش‌های اسلامی برای ایران ناشی از سه منبع است: ۱. تنش در روابط با غرب؛ ۲. تنش در روابط با کشورهای همسایه؛ و ۳. تنش با متفکران و دانشمندان ایرانی در داخل و خارج کشور. «تهدید فرضی اسلام» که موجب تنش میان ایران و غرب شده است از یک رشته عوامل عینی و ذهنی سرچشمه گرفته است که برخی از آنها واقعی و برخی دیگر خیالی هستند. بخش ساختگی این تهدید فرضی، عمدتاً ساخته و پرداخته رهبران برخی از رسانه‌های همگانی و خاورشناسانی است که تنش کنونی میان غرب و جهان اسلام را تا اندازه‌ای ناشی از دیدگاه ادعای شدۀ کلاسیک اسلام می‌دانند و می‌گویند این دو ذاتاً دشمن یکدیگر هستند.

یک نمونه از این طرز تلقی را برنارد لوئیس^۱ به ما ارائه می‌دهد: «از دیدگاه کلاسیک اسلام که بسیاری از مسلمانان به سوی آن روی می‌آورند، جهان و سراسر بشریت به دو بخش تقسیم شده است: دارالاسلام، یعنی جایی که قانون و ایمان اسلام حاکم است؛ و دیگر جایگاه کافران یا دارالحرب، که وظیفة مسلمانان است تا سرانجام اسلام را در آن پیاده کنند».^۲

این گفته که تعریفی انتزاعی و بی‌پروا از اسلام است، امروزه در هیچ جای جهان اسلام و از سوی هیچ فرد، گروه یا نهاد واقعی دنبال نمی‌شود و از نظر تفکرات ایدئولوژیکی نیز نامربوط است. حتی مرحوم آیت‌الله خمینی، رهبر سرسخت جنبش‌های اسلامی جدید، چنین دیدگاه افراطی منسوبخی را حمایت نکرد.

به هر حال، گذشته از این عامل ذهنی، عالم عینی نیز در زمینه نگرانی غرب از تهدید اسلام وجود دارد. این عامل به دسترسی غرب به نفت و نگرانی آن در خصوص بقای رژیمهای محافظه‌کار در منطقه مربوط می‌شود. در باره عامل نفت باید گفت که حدود ۷۵ تا ۷۷ درصد نفت جهان در کشورهای اسلامی جای دارد، یعنی در سرزمینهایی که اکثریت مردم آنها ظرف چند دهه گذشته تنگدست‌تر و بیچاره‌تر شده و در حالت آشوب روحی به سر می‌برند. حدود ۶۶ درصد از این نفت در منطقه خلیج فارس

1. Bernard Lewis

2. Bernard Lewis, "The Roots of Muslim Rage," in *The Atlantic Monthly*, (September 1990).

وجود دارد، در منطقه‌ای که فساد و رژیمهای ضد دمکراتیک با صدور فرمان، حکمرانی می‌کنند و با دشواریهای گوناگونی، از ناتوانی اقتصادی گرفته تا بی‌ثباتی سیاسی رو به رو هستند. همچنین این منطقه بیش از دو سوم ذخیره زیرزمینی نفت جهان را دارا بوده و بخش مهمی از اندوخته زیرزمینی گاز طبیعی جهان را در اختیار دارد. اندوخته‌های زیرزمینی خلیج فارس پایاترین اندوخته‌های زیرزمینی نفت جهان بوده و تولید آن کمترین هزینه را دربردارد. ایران دومین تولیدکننده نفت در منطقه و پس از روسیه، دارنده دومین اندوخته زیرزمینی گاز در جهان است. غرب برای تأمین انرژی مورد نیاز و روزافزون خود، به مقدار فراوانی به این نفت وابسته است و اقتصاد آن بالقوه در برابر هرگونه قطع عرضه نفت از این منطقه آسیب‌پذیر است. بنابراین، کنترل نیروهای ضدغربی بر نفت می‌تواند برای غرب خطرناک باشد.

با این همه، وابستگی غرب به جریان عرضه نفت از کشورهای اسلامی باید با توجه به وابستگی شدید تولیدکنندگان مسلمان نفت به درآمدهای نفت و بازارهای غرب صورت گیرد. تقریباً همه کشورهای اسلامی با دشواری اقتصادی شدید رو به رو بوده و ۹۰ تا ۹۹ درصد درآمد ارزی خود را از راه فروش نفت به دست می‌آورند. درآمد ارزی نفت برای پرداخت صورت حسابهای واردات فزاینده کالاهای مصرفی، دستگاههای صنعتی و خریدهای نظامی، بازپرداخت بدھیها و بهره آنها و دیگر تعهدات خارجی مورد نیاز است. از کشور ثروتمند عربستان سعودی گرفته تا دیگر کشورهای عرب خلیج فارس، از کشورهای فقیرتر چون مصر و الجزایر تا کشورهای جنگ‌زده ایران و عراق، و نیز کشور بنیادگرای لیبی، این وابستگی به درآمد نفت آن چنان است که هر یک از آنها حتی زمانی که مانند ایران حکومت به دست بنیادگرایان اسلامی می‌افتد نمی‌تواند از نفت به عنوان سلاحی علیه غرب بهره گیرند. بویژه به این دلیل که اگر نگوییم همه بازارهای نفتی غرب، باید بگوییم بیشتر آنها تنها بازارهای عمده یا تقریباً تنها بازارهای ممکن هستند و ایران از این موضوع مستثنی نیست.

تا زمانی که جنبشهای اسلامی و جمهوری اسلامی از راه موضع ایدئولوژیکی به همدیگر پیوند یافته باشند - این موضع دارای دو ویژگی ضدغربی و ضدوضع موجود

در خاورمیانه، بویژه در خلیج فارس است - غرب در روابط خود با ایران با دشواری روبروست. این موضعگیری برای سیاست خارجی ایران نیز دشواری ایجاد می‌کند، زیرا جنبه ذهنی ترس غرب از اسلام و ایران، در آینده نزدیک، بسختی قابل حل است. به هر روی عامل عینی نیز باید از سوی رهبری ایران بدقت ارزیابی و بررسی شود. ایران تنها از راه دگرگونی محتواهی این عامل عینی خواهد توانست در کوتاه‌مدت، دشواریهای خود را با غرب کاهش دهد. این امر نیاز به یک سیاست واقع‌گرایانه‌تر در اوپک و در قبال کشورهای تولیدکننده نفت خلیج فارس دارد.

این موضوع دوم اهمیتی ویژه دارد، زیرا عامل عینی دیگری که مایه نگرانی غرب در رابطه با ایران می‌شود، همانا ثبات سیاسی کشورهای همسایه آن است. این موضوع از آن جهت برای غرب اهمیت دارد که این کشورهای کوچک در برابر جنبشهای اسلامی کاملاً آسیب‌پذیر هستند. علاوه بر این، کشورهای عرب خلیج فارس در گذشته، در زمانی که جمهوری اسلامی تهدید کرد که انقلاب خود را صادر خواهد کرد، با این کشور مشکلهایی داشته‌اند. ریشه تنش میان ایران و اعراب نیز در افزایش ترس از ایران نقش مهمی داشته است. در چنین شرایطی، ایران نمی‌توانست سیاست خارجی درازمدت و پابرجایی را برای منطقه تنظیم کند. پیامدهای طبیعی این تناقض در سیاست به صورت بی‌ثباتی، پیش‌بینی ناپذیری و عدم ثبات سیاسی در منطقه نمایان شدند. تهدید فرضی ایران - که مربوط می‌شد به دیدگاه کشورهای شبه‌جزیره‌ای از ایران [امام] خمینی - مایه جلب مداخله خارجی در منطقه طی آخرین مرحله از جنگ ایران و عراق نیز شد. خیزش ناشی از چنین تهدیدی می‌توانست منجر به رویدادهایی در آینده شود که بندرگز در جهت منافع ملی ایران است.

سرانجام باید گفت که یک راه عمده دیگر در زمینه نفوذ جنبشهای اسلامی در سیاست ایران از راه اثرگذاری آنها بر متفکران و دانشمندان غیرروحانی است. یک راه اثرگذاری، تجدیدنظر در ایدئولوژی کشور از سوی جنبشهای اسلامی بنیادگرا پدید می‌آید. نیروهای عادی مردمی الزاماً دارای همان آرمانهای نیروهای اسلامی نیستند. وانگهی این گونه افراد غالباً از سوی جمهوری اسلامی با توجه به آموزه، قانون و

ارزش‌های اسلامی محدود شده‌اند. چنین مانعهایی بویژه در زمینه‌های اجتماعی - فرهنگی احساس شده‌اند. در نتیجه، برخی از این نیروها همکاری خود را با رژیم گسته‌اند و دیگران هم با بی‌میلی کار می‌کنند. گرچه اثر این موضوع بیشتر در زمینه داخلی احساس می‌شود، ولی اثر آن را بر کار سیاست خارجی نمی‌توان دست کم گرفت. آنچه در اینجا مورد توجه است، این است که کشور در زمانی که در صدد بازسازی اقتصادی و ایجاد پیشرفت در زمینه نوآوری تکنولوژیکی است، به اندازه کافی از دانشمندان و متفکران خود بهره نمی‌گیرد و این فرصت را از دست می‌دهد. تأثیر کلی تنشهای اجتماعی و بیهای اقتصادی به دست آمده، همان افزایش دشواریهای ایران در پیشبرد قدرت ملی برای مسئله مهمتر حفظ موقعیت منطقه‌ای آن است.

۶. امنیت دسته جمعی

در گذشته چند الگو که به اصطلاح نظام امنیت دسته جمعی نامیده می‌شوند، همانند پیمان بغداد و ستو به آزمایش نهاده شدند؛ همگی آنها در زمینه رفع کشمکش منطقه‌ای ناکام ماندند، زیرا این پیمانها از سوی یک گروه از کشورها علیه گروه دیگر ترتیب یافته بودند. یک نظام امنیت منطقه‌ای مؤثرتر و باثبات‌تر باید شامل همه طرفهای درگیر [در منطقه] شده، در برابر منافع ملی آنها حساس باشد. تنها در این صورت است که می‌توان امید بهتری برای آینده خلیج فارس داشت.¹ آیا می‌توان چنین نظامی را در آینده قابل پیش‌بینی پدید آورد؟ با توجه به وضعیت جاری امور منطقه و مانعهای موجودی که علیه همکاری منطقه‌ای، بویژه میان ایران و همسایگان عرب آن می‌ستیزد، پاسخ صریحاً منفی است. معضلی که هم ایران و هم عربها با آن روبرو هستند، آن است که «هیچ‌گونه نظام امنیت منطقه‌ای [قابل اجرا] در خلیج فارس بدون حضور ایران میسر نبوده و ایران نمی‌تواند بی‌آنکه در این بازی شرکت مؤثری

1. M. E. Ahrari, (ed.), *The Gulf and International Security: The 1980s and Beyond*, (New York: St. Martin's Press, 1989); and Doran, F. Charles, "Gulf Security in Perspective," in Doran and Buck (eds.), *op. cit.*, pp. 189–208.

داشته باشد. به آن پیوند دارد. در باقیمانده این بخش، گفتاری مختصر از تلاشهای ناموفق اخیر و دلیلهای مربوط، با توجه به روابط ایران با شورای همکاری خلیج فارس و آینده عراق، خواهیم داشت.

شورای همکاری خلیج فارس در سال ۱۹۸۱ به عنوان «ستون سوم» بنیانگذاری شد تا قدرت ایران و عراق و بنیادگرایی سیاسی اسلامی را محدود سازد. در بیشتر سالهای دهه ۱۹۸۰، جمهوری اسلامی سیاست تنبیه، همراه با اندکی تطمیع را در برابر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در پیش گرفت. روابط آن بویژه با عربستان سعودی با دشمنی همراه شد. پنج عامل مایه ایجاد تنش شدند: اختلاف بر سر اسلام، تلاش برای رهبری اوپک، دستیابی به برتری و رهبری در خلیج فارس، اتحاد آمریکا - عربستان، و جنگ ایران و عراق. همکاری انتخاب ناپذیری که بتدریج میان کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و عراق پدید آمد، هنگامی که ایران طی سالهای ۱۹۸۵-۸۷ در جنگ دست بالا را داشت، با دشواری روبرو شد. در آن زمان شورای همکاری خلیج فارس یک همکاری دوجانبه را با آمریکا پدید آورد که موجب دخالت مستقیم آمریکا به سود عراق در جنگ شد. در نتیجه روابط ایران با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس رو به وحامت رفته و به پاییترین نقطه خود رسید و برخورد با عربستان سعودی هنگامی که در سال ۱۹۸۷ حدود ۴۰۰ زائر ایرانی طی تظاهرات سیاسی در خیابانهای مکه کشته شدند، به نقطه خطرناکی رسید. در اوت سال ۱۹۸۸ پس از آتشبس با عراق، ایران «اقدام به جلب نظر» و بهبود روابط با کشورهای عربی خلیج فارس کرد.

در زمان بحران کویت، اقدامهای جلب اعتماد منجر به بهبود و افزایش روابط میان دو کشور شدند. برخی از رهبران شورای همکاری خلیج فارس ابراز امیدواری کردند که احتمال می‌رود ایران و عراق به صورت عضو ناظر وارد شورای همکاری خلیج فارس شوند. به جای آن، جمهوری اسلامی طی قطعنامه شورای امنیت ملی که

1. Richard C. Hottelet, "Iran's Part in Gulf Puzzle," *Christian Science Monitor*, (March 21, 1991), p. 18.

چند روز پیش از تجاوز عراق به کویت صادر شد، بر احترام به حاکمیت همسایگان خود مجدداً تأکید ورزید. انتخاب چنین روشنی مبنی بر عدم درگیری از سوی موضع سرخтанه [امام] خمینی ناشی از درک این موضوع بود که اگر ایران بخواهد مشکلات خود را با عراق حل کرده و هدفهای اقتصادی داخلی خود را به انجام رساند، نیاز به جوّ باثبات‌تر منطقه‌ای دارد. موضع قاطع ایران در برابر ضمیمه کردن کویت از سوی عراق، کمک بیشتری در بهبود روابط با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس کرد.

مهمتر از همه، روابط دیپلماتیک میان تهران و ریاض در مارس ۱۹۹۱ از سرگرفته شد. پس از جنگ و بحران کویت، گفتگو در باره یک نظم نو منطقه‌ای با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به صورت تقدم پس از جنگ برای ایران درآمد.^۱ اما در ابتدا ایران نیاز به جلب همکاری سازمان مزبور داشت. به این منظور، ایران برداشتهای شورای همکاری خلیج فارس در باره «اتکای به خود» و «منطقه‌نگری» را تأیید کرد. ایران امیدوار بود که با این استراتژی نامشخص موجب کاهش وابستگی خارجی شورای همکاری خلیج فارس و اتکای آن به ویژه به آمریکا شود؛ و نیز مایه تحکیم وجهه ایران به عنوان نگهبان استقلال و وجود کشورهای شورای همکاری خلیج فارس گردد. تاکتیک دیگری که به کار برده شد، ایجاد روابط نزدیک میان شورای همکاری خلیج فارس و اکو (سازمان همکاری اقتصادی) بود. در آن زمان، خواست اصلی ایران همچنان آن بود که یک «توازن قدرت» منطقه‌ای را میان طرفهای گوناگون در خلیج فارس پدید آورد.

به هر حال، دیری نپایید که استراتژی تعادل‌بخش ایران با طرحهای بازیگران دیگر منطقه برخورد کرد. «فرمول شورای همکاری خلیج فارس به اضافه دو» (اعلامیه دمشق) که از سوی سوریه و مصر رهبری می‌شد، در مارس سال ۱۹۹۱ به منظور ایجاد یک «نیروی پاسدار عرب» با شرکت کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، سوریه و مصر (بدون حضور ایران) ترتیب یافت.^۲ شورای همکاری خلیج فارس نیز

1. Bill, James A., "The Resurrection of Iran in the Persian Gulf," in *Middle East Insight*, (1992), pp. 28–35.

2. *Iran Times*, (March 15, 1991).

رأساً هویت «عربی» هرگونه ترتیب امنیتی را تأکید کرد، ولی بر مشارکت ایران و ترکیه در یک اتحادیه‌گسترده‌تر غیرنظامی پافشار نمود. ایران در مقابل چنین وضعی، ایدهٔ توازن بخش خود را به سود نظم امنیت دسته‌جمعی کنار گذاشت و بدین ترتیب، در پاسخ به فرمول شورای همکاری خلیج فارس به اضافهٔ دو، خواستار مشارکت خود و عراق در شورای همکاری خلیج فارس شد. به هر صورت، ایران دریافت تازمانی که صدام حسین بر سرقدرت است، مشارکت عراق موضوعی مباحثه‌برانگیز خواهد بود. ایران در پیگیری ترتیبات مشترک امنیتی با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، آشکارا خواهان ورود رسمی به سازمان مزبور شد.

چشم‌انداز ناگهانی همکاری میان ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس موجب وحشت آمریکا شد که حضور درازمدت آن در منطقه تنها از راه پشتیبانی نظامی از کشورهای عربی خلیج فارس مشروعیت می‌یافتد. در غیاب تهدید عراق، ایران را به عنوان تهدید منطقه‌ای علیه شیخ‌نشینها جلوه‌گر ساختند. به هر حال پیش از آنکه گفتگوی ایران با کشورهای شورای خلیج فارس بتواند به صورت طرح معینی درآید، آمریکا شرایط امنیت منطقه‌ای مورد نظر خود را به شورای همکاری خلیج فارس ارائه کرد. پرزیدنت جرج بوش به طور مشخص ابراز داشت که آمریکا مایل است: «ترتیبات مشترک امنیتی در منطقه پدید آورد». وی افزود، این امر شامل «شرکت آمریکا در تمرینهای مشترک چه در نیروی هوایی و چه در نیروی زمینی است». این طرح بر پایهٔ ترتیبات امنیتی دوجانبه با شماری از شیخ‌نشینهای خلیج فارس تحقق یافت.

ایران که از طرح خود نامید شده بود، به اقدامهای جلب اعتماد از راه افزایش ارتباطات و توسعهٔ پیوندهای اقتصادی دوجانبه با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس توجه نمود. در همین حال، ایران سیاست ایجاد مناطق آزاد اقتصادی خود را در جزیره‌های قشم و کیش در خلیج فارس شدت بخشد، به این امید که این سیاست افزایش بیشتر روابط اقتصادی ایران با شورای همکاری خلیج فارس را در پی داشته باشد. وابستگی نظامی شورای همکاری خلیج فارس به آمریکا و از میان رفتن استقلال

آن، برخلاف خواست فزاینده ایران برای همکاری با شورای همکاری خلیج فارس به کار افتاد. برخی از بخش‌های دستگاه رهبری ایران نیز همچنان در باره آرمانهای نهایی آمریکا در خلیج فارس بدگمان باقی ماندند.^۱ ایران برای برهمنزدن اتحاد آمریکا با کشورهای خلیج فارس بر اصل انکای به خود که در منشور شورای همکاری خلیج فارس جای دارد، تأکید ورزید. بیشتر ناظران استراتژی «برهم‌زدن اتحاد» جمهوری اسلامی را بازتاب طبیعی تمايل برتری ايدئولوژی اسلامی ضدغربی آن به شمار می‌آورند. با اين همه اين استراتژی عمدتاً بازتاب ديدگاه ملي‌گرایانه و تاریخی موقعیت رهبری ایران در خلیج فارس است.^۲

سیاستگذاران ایران در امور خارجی با توجه به مخالفتشان با حضور قدرتهای غربی در خلیج فارس، به بیهودگی استراتژی اتحاد‌داشی نفوذ آمریکا در منطقه پی بردن. درك این امر، همراه با همگامی دو فاكتوی آمریکا و ایران علیه عراق و سودمندی‌هایی که ایران در زمینه حضور نیروهای آمریکایی برای ثبات منطقه مشاهده می‌کرد - در سایه نگرش امیران خلیج فارس مبنی بر «کرايه کردن يك ابرقدرت» - به میانه‌روهای درون ایران، در برابر بحث با تندروها قدرت بيشرتی داد. میانه‌روها می‌گفتند که ایران می‌تواند در امور امنیت خلیج فارس با امریکا همکاری کند و به شورای همکاری خلیج فارس پیوندد، زیرا این سیاست مایه کاهش دور جدیدی از دشمنی میان آنها می‌شود و رقابت میان ایران و عربستان سعودی را بر پایه اصول قرار داده و نفوذ آمریکا در خلیج فارس را محدود خواهد ساخت.

يک رشته عوامل پیچیده تاریخی، ژئوپلتیکی، ایدئولوژیکی و فرهنگی برخلاف روند همکاری امنیتی میان ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به کار افتاد. به رغم مشارکت سازنده‌ای که طی بحران کویت، ایران را به شورای همکاری خلیج فارس تزدیکتر کرده بود، این روند به اندازه کافی پیش نرفت تا بتواند سیاست بدگمانی شورای همکاری خلیج فارس نسبت به ایران را از بین ببرد. ^۳ کشمکش ارضی

1. *Iran Times*, (March 8, 1991).

2. Amirahmadi, "Iran and the Persian Gulf Crisis".

3. R.k., Ramazani, "Iran's Foreign Policy: Both North and South," in *Middle East Journal*,

که اخیراً بر سر جزیره ابو موسی نمایان شد، یک نمونه از این عوامل است که به چنین سیاست بدگمانی دامن زد.^۱ افزون بر این، کشورهای عربی - بویژه اعضای ائتلاف ضد عراقی به رهبری آمریکا - هنوز کاملاً نسبت به پایداری این سیاست خارجی ایران مقاعده نشده بودند. آنها از این بیم داشتند که عضویت ایران در نظام امنیتی خلیج فارس، خواه ناخواه منجر به سلطه آن بر نظام دسته جمعی در درازمدت شود. همان‌گونه که یک دیپلمات عرب ابراز داشت، ترتیبات امنیتی «این پرسش را پیش می‌آورد که آیا ما نیازمند یک نظم خاورمیانه‌ای هستیم، یا یک نظم نو عربی [بدون ایران] با سپر حفاظتی غرب.»^۲ فرمول «شورای همکاری خلیج فارس به اضافه دو» این اندیشه عربی را منعکس کرد.

موقع نیرومند و جدید آمریکا در خلیج فارس همراه با کاهش تهدید از سوی عراق، انگیزه شورای همکاری خلیج فارس در زمینه اتکا به ایران برای پشتیبانی را کاهش داد. از دیدگاه کثرت‌گرایان برای اینکه امنیت دسته جمعی معنی بیابد، باید عراق نیز در آن مشارکت داشته باشد. ولی چنین چیزی تا زمانی که صدام حسین در قدرت باشد، امکان پذیر نیست. بین ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در زمینه نقش کشورهای خارج از منطقه در امور امنیتی این منطقه اختلافات عقیدتی فاحشی وجود داشت. ضعف نظامی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس آنان را بسیار به تضمینهای امنیتی غرب برای ارائه راه حل مسائل امنیتی، وابسته کرده بود. بدگمانی متقابل میان ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس که از پیشتر وجود داشته است جنبه نژادی، مذهبی، سیاسی و تاریخی دارد، و این امر دشواریهای افزوترا را به بار می‌آورد. عدم تمایل آمریکا به امنیت دسته جمعی و ترجیح این کشور به ایجاد یک رشته اتحادهای دوچانبه مانع بزرگی بر سر راه امنیت دسته جمعی است. سرانجام باید گفت که عدم تمایل ایران برای عضویت در یک نظام امنیت دسته جمعی که برتری آن در اثر مداخله بالقوه آمریکا به مخاطره افتاد نیز یکی دیگر از عواملی است که در

vol.46, no. 3 (Summer 1992), pp. 393-412.

1. Anoushirvan Ehteshami, "Iran Rides out the storm in the Gulf," *Middle East International*, no. 395, (March 8, 1991), p. 23.

2. *Christian Science Monitor*, (March 1, 1991).

جهت خلاف همکاری امنیتی ایران و شورای همکاری خلیج فارس به کار افتاده است. این نکته آخر نیازمند توضیح بیشتر است، زیرا نمایانگر رهیافت دوگانه و غالباً متنافق ایران نسبت به امنیت خلیج فارس می‌باشد. با اینکه امنیت دسته‌جمعی به شرکت ایران در نظام چندجانبه و برابر با همه اعضا نیاز دارد، اما قدرت و برتری این کشور در میان دیگر کشورهای خلیج فارس نادیده گرفته می‌شود. در صورتی که این نکته در پس الگوی تعادل این منطقه قرار دارد، از این روی، بر پایه گفته رئیس جمهور اکبر هاشمی رفسنجانی، اگر تنها یک کشور بتواند صلح و ثبات را فراهم آورد و بتواند به عنوان نگهبان خلیج فارس عمل کند، آن کشور ایران است.

«ایران نقش نگهبان را در خلیج فارس داشته است... تنها یک قدرت است که می‌تواند صلح و ثبات را در خلیج فارس فراهم آورد و این قدرت ایران است.»^۱

از زمان این گونه بیانیه‌ها، که غالباً با تجدید تأکید بر امنیت دسته‌جمعی مصادف بوده‌اند، تعهد ایران به رهیافت دوم غالباً زیر سؤال رفته است. ایران زمانی به ابراز تمایل به شرکت در امنیت دسته‌جمعی، تنها در تلاش برای نهان‌کردن خواست خود مبنی بر ایجاد صلح ایرانی گرایانه، یا جلوگیری از کشورهای کوچکتر در دعوت از حمایت قدرتهای خارجی علیه تمایل برتری خواهی خود، متهم شده بود. همچنین آمریکا در جهت اتحاد با کشورهای عرب به عنوان یک نیروی کمک‌رسان تصوری متنافق را به کار گرفت.

به هر صورت باید گفت که تأکید ایران بر تقدم خود، بخشی از واکنش نسبت به ادعاهای رقیبان اصلی منطقه‌ای، یعنی عربستان سعودی و عراق است. ممکن است فکر کنیم ایران نسبت به دو کشور دیگر برای چنین ادعایی در موقعیت بهتری قرار دارد، زیرا دارای جمعیتی بیشتر، اقتصادی بزرگ و ارتشی نسبتاً نیرومند است، ولی دو کشور دیگر نیز از تواناییهای در خور توجهی برخوردارند: عربستان سعودی در زمینه اقتصادی و عراق از نظر تکنولوژی نظامی. در دهه ۱۹۷۰ روابط حسن‌های میان این

1. See *Tehran Times*, (19 December, 1990).

سه قدرت برای حفظ ثبات در منطقه برقرار شد. در دهه ۱۹۹۰، امکان دارد که بار دیگر ترتیبات مشابهی به دلیل رویدادهای گوناگون ضروری شود. واکنش ملی‌گرایان و اسلام‌گرایان نسبت به ویرانی عراق از سوی غرب، در منطقه جنبشی ایجاد کرده است؛ پادشاهیهای [او امیرنشینهای] خلیج فارس همچنان در برابر درخواست برای دمکراسی و اصلاحات آسیب‌پذیرند؛ و بیشتر مردم از جمله نیروهای ضدنظمی گری، هزینه‌های کنونی نظامی عربستان سعودی و کویت را غیرقابل قبول و خیانتی به کشور به شمار می‌آورند. تحت چنین شرایطی، اهمیت کنونی عربستان سعودی می‌تواند کوتاه‌مدت باشد، در حالی که ممکن است قدرت نظامی کاوش یافته عراق بار دیگر رو به فروتنی نهد.

از این روی امکان دارد که آرامش بالفعل کنونی میان دو قدرت ایران و عربستان سعودی، در آینده نزدیک از میان برود. بنابراین، ایران نیاز به طرح ریزی در قبال عراق تجدید حیات یافته دارد که منافع استراتژیکی آن به گونه‌ای خطرناک درستیز با ایران است. تا اندازه‌ای می‌توان گفت که همین دیدگاه نسبت به آینده عراق و نیاز به بازداری نظامی گری این کشور است که ایران را به سوی افزایش تجهیز نظامی می‌کشاند. اگر قرار باشد که صدام حسین به رغم فشارهای داخلی و بین‌المللی بر سر کار باقی بماند، روابط ایران - عراق در آینده از این هم خصم‌مانه‌تر خواهد شد. اما برکنار ساختن صدام به تنها نیز این تنشیهای بالقوه را کاوش نخواهد داد، مگر آنکه کتلر حزب بعث بر عراق نیز از بین برود. افزون بر این، اگر صدام با موفقیت کنار زده شود و رهبری طرفدار غرب بر سرکار آید، احتمال فراوان می‌رود که عراق حتی سریعتر از آنچه پیش‌بینی شده، به اوچ برسد. جالب است بگوییم که ایران نمی‌تواند شاهد یک دولت مرکزی ضعیف در عراق باشد، زیرا این امر موجب تجزیه کشور خواهد شد. در این صورت وضع خطرناکی برای ایران چند نزدی پدید خواهد آمد و امکان دارد گردهای ایران نیز موجب تهدید ثبات داخلی آن شوند.

البته منافع ایران ایجاب می‌کند که عراق دست‌نخورده باقی بماند؛ و دستگاه رهبری در تهران بخوبی آگاه است که یک عراق باثبات و بی‌تهدید، می‌باید به

جمعیت بزرگ شیعه و اقلیت کُرد خود اختیار بدهد. رئیس جمهوری رفسنجانی طی سخنرانی خود در هشتم مارس ۱۹۹۱، از صدام خواست که «کنار رفته و به خواست مردم عراق گردن نهاد»^۱ او این گفته بازتاب دیدگاه ایران بود. ایران که آشکارا با حضور نیروهای آمریکایی در منطقه مخالفت می‌کرد، تمایل خود را نسبت به کمک نیروهای آمریکایی به مخالفت بیشتر با حکومت صدام ابراز داشته است. در بازگویی صریح دیدگاههای ایران، محمد جعفر محلاتی، سفیر پیشین ایران در سازمان ملل، از آمریکا خواست که «هراس» خود را از اسلام شیعه کنار زده و به شیعیان کمک کند تا جای واقعی خود را در پهنه سیاسی عراق به دست آورد.^۲ این موضعگیری با تأکید بیشتر از سوی وزیر خارجه ایران، دکتر ولایتی، نیز ابراز شد و نامبرده از آمریکا خواست تا نیروهای خود را برای جلوگیری از حملات نیروی هوایی عراق علیه شهرهای کردنشین و شیعه‌نشین در آن کشور، به کار گیرد.^۳

۷. نتیجه‌گیریها و استنباطهای سیاسی

در این نوشته شماری از نیروهای استراتژیکی که می‌توانند بر آینده سیاست ایران در خلیج فارس اثر بگذارند، مورد بررسی قرار گرفتند. آمریکا در آینده نزدیک همچنان به صورت قدرت خارجی بلامنازع در خلیج فارس باقی خواهد ماند. به هر روی در درازمدت، سلطه آمریکا در منطقه با چالشهایی از سوی قدرتهای رو به رشد در اروپا و حوزه اقیانوس آرام روبرو خواهد شد. اتحادها یا رقابت‌های قدرتهای بزرگ در آینده کمتر تحت تأثیر ملاحظات ایدئولوژیکی بوده و بیشتر ناشی از توان اقتصادی به عنوان معیار رقابت آمیزی در بازارگانی و پیشرفت تکنولوژیکی خواهد بود. ایران به عنوان نیرومندترین کشور که دارای بزرگترین بازار منطقه نیز هست، می‌تواند به تنهاً هرگونه تسهیلاتی را که مایه افزایش چشمگیر نقش آن در منطقه

1. *Kayhan* (Tehran), (March 9, 1991).

2. Mohammad Jafar Mahallati, "The US should Work Closely with the Iraqi Opposition," *Christian Science Monitor*, (March 27, 1991), p. 19.

3. The " Today Show," NBC – TV, (April 5, 1991).

شود، در اختیار خود قرار دهد. روند رقابت و مداخله ابرقدرتها نشانگر آن است که ایران نیاز به دنباله‌روی از یک سیاست دوپوشی شامل بخش درازمدت و نیز بخش کوتاه‌مدت دارد. به نظر می‌آید که ایران در آینده نزدیک راههای منطقی متعددی نداشته باشد، ولی برای حل دشواریهای خود با آمریکا باید بر موضوعهایی که آن دو را از هم جدا می‌سازد توجه کند. در هر صورت ایران می‌باید در درازمدت به پیشگامان در حال ظهور اقتصادی و تکنولوژیکی جهان چشم بدوزد.

وضعیت روابط ایران و عربها همچنان تنش آمیز و بی‌اندازه ناپایدار خواهد بود. این به معنی آن است که نباید به دنبال هیچ‌گونه درمان فوری رفت؛ البته شناخت منصفانه این‌گونه تنشها، نخستین گام لازم در راه حل نهایی آنهاست. این روال می‌تواند منجر به درک متقابل و بالابردن توان همبستگی آفرین در یک محدوده زمانی متوسط شود. با گذشت زمان، یک روند نهادین برای حل کشمکش را می‌توان پدید آورد که برخورد درستی با دشواریهای ساختاریتر [منطقه] داشته باشد. مسابقه تسلیحاتی نیز یکی دیگر از عاملهای تنش آفرین است. انتظار می‌رود که بدون دست‌یابی به ترتیبات دفاعی فراگیر و همگانی در خلیج فارس، ایران سیاست افزایش تجهیز نظامی را که بتواند در برابر هرگونه تهدید خارجی ایستادگی کند، پی‌گیرد. شاید زمان آن فرا رسیده باشد که کشورهای خلیج فارس برای رهنمود و کمک به روابط متقابل خود نظامها و معیارهای موجود بین‌المللی اتکا ورزند. همچنین این کشورها باید از موضعگیری خصم‌انه و اتکای به بازیگران غیرمنطقه‌ای دوری جویند. در صورت عدم وجود چنین ترتیباتی، تنها مسابقه تسلیحاتی شدت یافته، و خرید جنگ‌افزار با درآمد نفت، عرضه آن را آسانتر کرده و این مسابقه را دامن خواهد زد. بویژه باید در نظر داشت که پس از پایان جنگ سرد، قدرتهای چندانی بر جای نمانده‌اند که خواهان این مسابقه بوده و توانایی خرید جنگ‌افزار را داشته باشند.

نفت خلیج فارس همچنان در آینده از اهمیت استراتژیک برخوردار بوده و انتظار می‌رود که کشورهای صنعتی هرگونه اقدام لازمی را برای کنترل جریان [عرضه] آن به کار گیرند. بنابراین اقتصاد سیاسی نفت همچنان در آینده خلیج فارس اهمیت کانونی

خواهد داشت. ایران و عربستان سعودی به عنوان تولیدکنندگان عمده همچنان در برابر سیاست جهانی نفت آسیب پذیر خواهند ماند. دیدگاههای مختلف استراتژیکی آنها نیز باید به کشمکش با هم درون اوپک خاتمه دهند. آنچه از وضعیت کنونی برمی‌آید آن است که چشم‌انداز کشمکش ایران و عربستان سعودی در آینده نزدیک بسیار واقعی می‌نماید. تازمانی که عراق و کویت مقدار قابل توجهی نفت صادر نکنند و بهای نفت برای هر بشکه حدود ۲۰ دلار ثابت بماند، ایران می‌تواند سرسریتی عربستان را در کاهش نرخ تولید تحمل کند. تنش زمانی بالا خواهد گرفت که این کشورها بار دیگر وارد بازار نفت شوند. مثلث ستیز بر سر سیاست نفتی میان ایران، عراق و عربستان سعودی پدید خواهد آمد. در چنین شرایطی احتمالاً سازمان ملل نقش مهمی را به عهده خواهد گرفت، مخصوصاً اگر مسائل مربوط به پرداخت غرامت جنگ از سوی عراق به کویت و نیز دیگر بازیگران حل نشده باقی بمانند؛ زیرا سازمان ملل صادرات نفت عراق را کنترل می‌کند.

سیاست خارجی ایران در زمینه جنبش‌های اسلامی با دو چالش روبرو خواهد بود: کنترل اثر مخرب عاملهای ناتوان‌کننده و توسعه نفوذ نیروهای توان‌آور. دشواری عمده مربوط به جنبه ذهنی برداشت غرب از تهدید اسلام است. مؤثرترین راه برای به حداقل رساندن این برداشت کنترل صحیح منابع عینی چنین تهدیدی است. ایران باید آمادگی داشته باشد که انعطاف پذیری و تمایل به گفتگوی با حسن نیت خود را نشان دهد و بر منافع ملی توجه کند. جنبه دیگر چنین ترتیبی برای ایران این است که به رقیبان خود بفهماند که همسانی ایدئولوژیکی میان ایران و جنبش‌های اسلامی، الزاماً ارتباطهای سیاسی - نظامی یا مالی را دربرندارد. نهایتاً ایران باید منافع رقیبان خود را در منطقه دریافت و نسبت به آنها حسام بوده و بر این پایه با آنها رفتار کند. در غیر این صورت، جو پیچیده سیاسی خلیج‌فارس می‌تواند فرصتها را برای ایران تبدیل به محدودیتها سازد.

گفتگو در باره یک نظام امنیت دسته‌جمعی در خلیج‌فارس به صورت موضوعی ناممکن و انجام ناپذیر درآمده است. اگر روند کنونی عدم اعتماد و دشمنی میان

کشورها ادامه یابد، روابط دفاعی دو جانبه و الگوی تعادل قدرت، برتری یافته و منجر به مسابقه تسلیحاتی در آینده خواهد شد. با نبود ترتیبات فراگیر امنیت دسته جمعی، آرامش بالفعل کنونی میان دو قدرت ایران و عربستان سعودی نیز در آینده نزدیک از میان خواهد رفت. بنابراین، ایران نیاز به برنامه‌ریزی درباره تجدید توان عراق دارد که منافع استراتژیک آن به طرز خطرناکی با منافع ایران در تضاد است. اگر قرار باشد که صدام حسین از فشارهای داخلی و بین‌المللی رهایی یابد، روابط ایران و عراق در آینده حتی از این هم کینه توزانه‌تر خواهد شد. به هر حال کنار زدن صدام نیز چنین تنش بالقوه‌ای را بر طرف نخواهد کرد، مگر آنکه حزب بعث کنترل خود را بر عراق از دست بدهد. بعلاوه، اگر به جای صدام یک رهبر طرفدار غرب با موفقیت بر سر کار آید، احتمال فراوان می‌رود که عراق حتی سریعتر از آنچه پیش‌بینی می‌شود، به برتری دست یافته و شاید هم به آن اندازه نیرومند شود که ایران نتواند بسادگی به آن سطح دست یابد. گرچه منافع ایران حکم می‌کند که عراق دست‌نخورده باقی بماند، ولی رهبری ایران بخوبی آگاه است که یک عراق باثبات و غیر تهدیدآمیز باید به جمیعت بزرگ شیعه و اقلیت گُرد آن اختیار دهد. به هر حال ممکن است گفته شود که رویداد مشابهی نیز در ایران چند نژادی لازم است، زیرا در غیر این صورت باید انتظار بی ثباتی سیاسی داشته باشد که این امر آثار افزوختنی را بر سیاست خلیج فارس این کشور خواهد داشت.

همچنین نگرانیهای داخلی دیگری هم وجود دارند که امکان دارد همچون رهنما دهایی برای محدودیت بر سیاست آینده ایران در خلیج فارس عمل کند. یکی از رویدادهای بسیار نگران‌کننده که ایران با آن روبروست، افزایش رشد جمیعت است. جمیعت ایران با میزان رشد سالانه $2/3$ درصد، ظرف بیست سال آینده یعنی در سال ۲۰۲۰ [میلادی]، به ۱۲۰ میلیون نفر خواهد رسید. افزایش جمیعت از مدتی پیش محدودیتها را به بار آورده و موجب دشواریهایی برای دولت و نیز سراسر کشور شده است. مواد غذایی تولید شده داخلی و وارداتی بزمیت کفاف نیاز حداقل خورد و خوراک ایرانیان و ۳ تا ۴ میلیون آواره «مهمنان» آنان را می‌دهد. عامل جمیعت از

طریق افزایش تقدیمها و فوریتهای کشور برای گسترش زیربنای آن مانند بندرها در خلیج فارس و رشد سریع اقتصادی و مکانیسم دفاعی بهتر، مایه خوراکدهی به سیاست خارجی می‌شود. افزایش امنیت به معنی افزایش تأکید بر صنایع نظامی است. بخشی از رشد اقتصادی نیاز به افزایش میزان تولید و فروش نفت دارد که احتمالاً با مخالفت اوپک یا دست‌کم عربستان سعودی و عراق و دیگر تولیدکنندگان عمده نفت مواجه خواهد شد.

همچنین فشار جمعیت می‌تواند تأکید بر نقش اقتصادی در خلیج فارس را نیز افزایش دهد، و نه تنها خلیج فارس به صورت راه بازرگانی، بلکه به صورت قطب تولید نیز درآید؛ یعنی همان‌گونه که ایران نشان داده است بر فشار خود برای تبدیل جزیره‌های خلیج فارس به کانونهای بازرگانی و صنعتی منطقه‌ای شدت بخشد. ایران برای تأمین موادغذایی مورد نیاز خود، به گونه‌ای فزاینده به ماهیگیری در خلیج فارس و فراورده‌های کشاورزی سرزمینهای هم‌جوار خلیج فارس متکی است. پیامدهای زیست محیطی جنگ خلیج فارس، بویژه آلودگیها که از سوختن حوزه‌های نفتی کویت به هوا برخاستند، اثر فراوانی بر زنجیره فراورده‌های غذایی در ایران بر جای گذاشتند. فشار جمعیت موجب انحطاط پیشتر محیط زیست خلیج فارس خواهد شد؛ و این موضوع می‌تواند سبب برخورد میان کشورهایی شود که وابسته به این راه آبی هستند. همه اینها نشانگر انتکای فزاینده و اجتناب ناپذیر بر یک محیط زیست غیرقابل تغییر در خلیج فارس هستند. درک این حقیقت که به آهستگی اما با اطمینان در رهبری ایران آغاز شده است، یکی از مسائل حساس روابط متقابل ایران و دیگر بازیگران خارجی در خلیج فارس است.

بازگشت ناپذیری چنین دگرگونی جمعیتی در کوتاه‌مدت و میان‌مدت، احتمالاً موجب گرایش سیاست خارجی ایران در خلیج فارس به سوی همکاری و سازش خواهد شد. اگر این میانه روی درک شود و رفتار متقابلي پدید آید، دریچه فرصت‌های بالقوه برای ایجاد یک جوآشی جویانه و باثبات بازخواهد شد. سرانجام باید گفت که تحلیلهای این نوشته به آینده‌ای توأم با کشمکش و نسبتاً

تاریک در خلیج فارس اشاره دارند. اگر این پیش‌بینی، حتی تا اندازه‌ای هم درست درآید، نیاز به اندیشه‌ای جدی در بارهٔ نیروها، جریانها و رؤیدادهایی است که سیاست این منطقه را شکل می‌دهد. نیاز به پژوهش بیشتر، درک بهتر و سیاستهای واقع‌گرایانه در زمینه‌هایی وجود دارد که به منافع ابرقدرتها در منطقه، روابط میان کشورها، مسابقهٔ تسليحاتی، سیاست نفتی، جنبش‌های اسلامی، امنیت دسته‌جمعی، و پویایی درون منطقه‌ای، بویژه فشار جمعیت، آلودگی محیط زیست، افزایش فقر و گسترش اختلاف میان کشورهای منطقه و طبقه‌های اجتماعی درون کشورها مربوط می‌شوند. برای دستیابی به مدیریت بهتر بحرانها، نیاز به برنامه‌ریزی دقیق وجود دارد تا منافع همهٔ طرفهای دست‌اندرکار تأمین شود.